



میزگرد استقلال

شهرستان انسانی و مطالعات فرهنگی
پروژه بهرگان

یاد آوری

«استقلال» یقیناً یکی از پایه‌های سه‌گانه سیاست ما، و یکی از شعارهای برجسته و به یادماندنی انقلاب شکوهمند ایران است. یادآور آن بودند تا در طلیعه بهمن و سالگشت فجر انقلاب و هفتمین سال حیات «یاد» دفتر جداگانه‌ای در بزرگداشت این رخداد جهانی پیش روی خوانندگان قرار دهند، اما متأسفانه، حجم بسیار کارهای چاپی و انتشاراتی در بهمن ماه، فرصت این خدمت را از یادآور آن گرفت. بناچار، بخش عمده‌ای از آن دفتر را که حاصل کنکاشی است در باره مفهوم «استقلال» در ادوار مختلف انقلاب اسلامی ایران در این شماره به تقدیم می‌کنیم. باشد که در فرصت‌های دیگر، بقیه مطالب آن دفتر را در پیشدید خوانندگان گرامی یاد قرار دهیم.

کنکاشی در باره مفهوم استقلال

در ادوار مختلف انقلاب اسلامی ایران

یاد: بسم الله الرحمن الرحیم، خدمت تنی چند از پژوهشگران و اعضای هیئت علمی بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی هستیم. این جلسه از سوی «فصلنامه یاد» برگزار می‌شود، و قرار است بعد از آنکه حدود ۱۳ سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد در مورد پدیده‌ای که شاید بتوان آن را «پدیده قرن» لقب داد، صحبت و جوانبی از مفاهیم و تحولات آن را بررسی کنیم. بنابر این، موضوع بحث ما «انقلاب اسلامی» است و نیز تمام دیدگاهها، آرزوها و باورهایی که نسبت به این انقلاب بزرگ بوده و هست، چه قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی، همچنین بازتابهایی که از آن هنوز بر پهنه جهان در جریان

است مد نظر ماست. با این همه، نخستین چیزی که خواستم به عنوان شروع مطلب خدمت آقایان عرض کنم اینست که انقلاب ما با شعارهای معروف «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» و بعدها «جمهوری اسلامی» شروع شد. با توجه به اینکه شاید بررسی همه جانبه مجموع این شعارها و بررسی کم و کیف آنها در این جلسه امکان پذیر نباشد، من سؤال خودم را از شعار اول یعنی «استقلال» آغاز می‌کنم. آیا انقلاب ما توانست به این شعار جامه عمل بپوشاند؟ و اصولاً واژه «استقلال» را چگونه می‌شود تعریف کرد، و این واژه در دوره‌های مختلف مبارزه، پیروزی، و استقرار نظام چه مفهومی داشته و دارد؟ آقای شکوری شما بفرمایید.

شکوری: با تشکر از اینکه مقدمات چنین گردهمایی و میز گردی را فراهم آورده‌اید تا بدینوسیله ما نیز به سهم خودمان گامی بسیار کوچک در تبیین شعارها، مفاهیم و بالاخره تاریخ انقلاب اسلامی برداریم، در باره پرسش جالبی که مطرح فرمودید، لازم است بگویم که بحث ما در باره آن از نیازهای فرهنگی و سیاسی روز کشور انقلاب ماست. ما باید نخست به بررسی مفهوم اصطلاح و شعار «استقلال» در دوران مبارزه قبل از پیروزی بپردازیم، و سپس تطور و دگرگونیهای مفهوم آن در مراحل بعدی را مد نظر بگیریم، تا معلوم شود که استقلال در هر مرحله‌ای مفهوم خاصی داشته است، و انقلاب اسلامی در مرحله مبارزه با رژیم شاه نیز از «روش مستقلی» برخوردار بوده است. سپس دوستان تطور مفهوم آن در مراحل بعد را مورد دقت و بحث قرار خواهند داد.

من برای تبیین دیدگاه و مقصود خودم به ذکر خاطره‌ای می‌پردازم که به قبل از انقلاب و دوران مبارزه برمی‌گردد، و خودبخود بیانگر حقایق بسیاری است. یاد کرد مراحل مختلف و گذشته‌های این انقلاب خودش می‌تواند نوعی تحلیل نیز به حساب بیاید و بسیاری از واقعیتها را تبیین و تفسیر کند.

در سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ ما به عنوان زندانی سیاسی در زندانهای رژیم شاه بودیم. در آن ایام بسیاری از اشخاص حتی بزرگانی که اکنون هر کدام از آنان مصدر اموری در کشور هستند نیز در زندان بودند، و جناحها و جریانهای مختلف دز آن جو حضور داشتند. در آن زمان، نظر اغلب مبارزین و زندانیان سیاسی «اعم از مذهبی و غیر مذهبی» بر این بود و چنین پیش‌بینی و تحلیل می‌کردند که این مبارزه و انقلاب خواهی که علیه شاه و رژیم سلطنتی شروع شده، با توجه به اینکه رژیم شاه پشت گرمیش به نظام قدرتمند و مسلط استکبار جهانی و رژیمهای آمریکا و اروپا می‌باشد، بنابراین، ساقط نمودن رژیم شاهنشاهی در ایران، پنجاه تا هفتاد سال بطول می‌انجامد. ما باید مبارزه را شکل بدهیم تا نسلهای بعدی ثمره آن را ببینند.

وقتی با دوستان و هم‌بندهایی که در زندان با ما بودند و صحبت می‌شد راجع به اینکه ما کی پیروز خواهیم شد، من در آن زمان تشنیدم کسی کمتر از پنجاه، یا هفتاد سال را

بگویند، اعم از جناحهای مذهبی و غیر مذهبی یعنی چپهایی امثال اعضای حزب توده، فدائیان و دیگران. اینها می گفتند مدتی را که ما باید برای پیروزی انقلاب و «سقوط رژیم شاهنشاهی» در ایران مدنظر داشته باشیم حدود پنجاه تا هفتاد سال می باشد. مظهر پیروزی انقلاب نیز در نظر همگان همان «سقوط رژیم شاهنشاهی» و تبدیل آن به یک رژیم متکی بر آراء و انتخاب مردم و از نظر ما «مردم» با قوانین و معیارها و الگوهای اسلامی بود. با توجه به اینکه مبارزان در آن زمان «روش مستقلی در امر مبارزه» نمی شناختند، با معیارهای انقلابی رایج جهان در آن زمان قضیه را اینگونه می دیدند، هر چند که الهام گیرندگان از خط و فکر امام خمینی «قدس سره» امیدواری بیشتری داشتند، لکن جو عمومی همان بود که گفتیم.

با این همه، ما دیدیم که در همان زمان امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» با در پیش گرفتن یک روش و مشی سیاسی «مستقل» از جریانهای پرنفوذ و یا حاکم بر جهان و تحولات جهانی و با اتخاذ استراتژی و تاکتیکی ناشناخته و نو در امر مبارزه با دشمن، این هفتاد سال را به کمتر از «هفت» سال تقلیل دادند. این حرکت چنان بی سابقه و از نظر روش «مستقل» بود که پیروزی خونین ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ به شکستن شکوفه در یخچالها می مانست. روز ۲۲ بهمن ماه که در آن مردم مسلمان ایران با رهبری امام و روحانیت متعهد با تصرف کردن پادگانها و مصادره اسلحه خانه ها، مسلح شدند و رژیم دوهزارو پانصد ساله شاهنشاهی را با قهر و غضب ساقط نمودند در واقع همانند یک رؤیای شگفت انگیزی بود که در میان ناباوری جهانیان به وقوع پیوست و درخت آرزوهای بلند مدت مبارزان به گل نشست. و این به خاطر مشی مستقل رهبری بود که مردم مسلمان ایران آرزوهای ریشه دار و قدیمی «استقلال خواهی» خود را در آن می دیدند، و با تمام وجود خود احساس می کردند که برای نخستین بار در تاریخ معاصرشان حرکت و نهضت اصیلی آغاز شده است که برآستی از تمام جهات «مستقل» است. بنابراین ایده و شعار «استقلال» در مراحل ابتدائی و تکامل یافته مبارزه، در پیشرفت آن بسیار مؤثرتر بوده است و با توجه به «دو قطبی» بودن جهان «نه شرقی، نه غربی» واضح می گردد. و منظورشان این بود که مستقل باشیم یعنی از شرق و غرب دستور نگیریم و فکر و فرهنگ و سیاست آنان را دنباله روی نکنیم، از اسلام الهام بگیریم. بنابراین، از نظر مردم مسلمان آن دوره «مستقل» بودن مبارزه، انقلاب و حکومت مرادف با «تحت نفوذ بیگانگان» نبودن آن در تمام زمینه ها بود. یعنی استقلال در ایدئولوژی، استراتژی، روشها و ایده های انقلابی منظور بوده است. برپایه همان واقعیتها بود که رهبری انقلاب نیز روش بدیعی را در مبارزه پیش گرفت که خود آئینه روشن و تمام نمای آرمانهای استقلال خواهی و عدم سازشکاری در برابر بیگانگان بود. با این همه، نمی توان ادعا کرد که در آن زمان یک تعریف جامع و متفق علیه از مفهوم استقلال در میان همه قشرها و طبقات مردم وجود داشته است. نمونه اش

برداشت و تصور نادرستی بود که شماری از افراد و گروه‌های سازمان یافته چپی از مفهوم «استقلال» ارائه دادند. چپ‌های مارکسیست و نیز افراد یا سازمان‌های مذهبی که تحت تاثیر ایدئولوژی و سیاست چپها و رعب حاکمیت مارکسیسم در بخشی از جهان بودند درست همان چیزی را که ما مذهبی‌های طرفدار آیت‌الله خمینی «وابستگی» می‌دانستیم، آن را «استقلال» معرفی می‌کردند؟ چون در آن زمان دنیا دوقطبی بود، ما با الهام از اسلام و افکار امام خمینی (ره) نمی‌خواستیم زیر نفوذ هیچ یک از دو قطب حاکم بر جهان برویم و برداشت مان از «انقلاب» نیز همین بود، در حالی که آنان انقلاب را بریدن از بلوک غرب یعنی اروپا و آمریکا و پیوستن به شرق یعنی شوروی یا چین تلقی می‌کردند. و گویا اینکه تحت نفوذ بلوک شرق بودن را «وابستگی» نمی‌دانستند و این غلط و بسیار خطرناک بود و منشأ بسیاری از برخوردهای شماری از گروه‌های تشکل یافته تحت پوشش عنوان مذهب با نظام جمهوری اسلامی در مراحل بعدی، در همان برداشت نادرست از ماهیت بلوک شرق و تعریف استقلال نهفته بود. در حالی که انقلاب اسلامی یک انقلاب «معادله شکن» بود باین معنی که در آن ایام در دنیا رسم بر این بود که هر کس می‌خواست علیه ستم‌های بلوک سرمایه‌داری غرب شورش کند می‌بایست خود را تحت حمایت پرچم بلوک شرق قرار می‌داد تا پیروزی‌اش به غرب تضمین شود، مانند ویتنام، یمن جنوبی و غیره. لکن امام خمینی با شیوه خاص انقلاب اسلامی این باصطلاح معادله جهانی را شکستند و یک انقلاب بدیع و بی‌سابقه‌ای را سامان دادند که خارج از این محاسبات و معادلات رایج بود و تعریف جدیدی از «استقلال» و انقلابی بودن داشت و اصولاً بارزترین نشانه مستقل بودن آن همان معادله شکن بودنش بود. امام با درایت تمام نه تنها مجذوب یکی از دو قطب رقیب حاکم بر امور جهان نگردید، بلکه از رقابت‌های آنان برای درهم شکستن نفوذشان در ایران استفاده و ایران را از تحت نفوذ هر دو قطب خارج نمود. البته من حرف‌های دیگری هم دارم که اگر فرصت بود در ادامه جلسه به عرض می‌رسانم.

یاد: با تشکر از آقای شکوری، اکنون از دیدگاهها و بیانات جناب آقای مهدی کلهر در همین زمینه استفاده خواهیم کرد.

کلهر: همین قسمتی که آقای شکوری اشاره کردند به نظر من قسمت بسیار مهمی است، مخصوصاً برای نسل امروز که با یک دنیای جدید و نظم نوین و معادلات تازه‌ای روبرو هستند. مسئله مهم این است که در ۱۳، ۱۴ سال پیش در ایران مبارزه‌ای شکل می‌گیرد و به پیروزی می‌رسد که بر خلاف دیدگاه‌های سیاسی آن روز و بر خلاف باصطلاح روش مبارزاتی آن روز، اولین شعارش «استقلال» و عدم تسلیم در برابر قطب‌های حاکم بر جهان است، و این بسیار مهم است. من به خاطر هم هست آن روز وقتی که بحث از استقلال می‌شد بسیار جذاب و حرکت آفرین بود. البته مفاهیم مختلف و تعبیر گوناگونی از استقلال در اذهان بود و قشرهای مختلف برداشتهای ساده و خاصی از آن داشتند. مثلاً

برداشت و تفسیر «صنعتگران»، «تجار»، «آموزش و پرورش‌ها»، «دانشگاهیان» و غیره از مفهوم استقلال با توجه به ذهنیتهای صنفی و شغلی‌شان کاملاً همسان نبود. اما در اینکه در بطن مفهوم استقلال، بریدن دست تجاوز و نفوذ بیگانگان از ایران نهفته بود مشترک بودند و اقشار مردم آن را قبول داشتند.

اما در همان زمان در مجموع این مطلب نیز روشن بود که یکی از طرفهای این شعار، گروهکها و احزاب و دستجات سیاسی وابسته به یک مکتب فکری دستور بگیر از یک نظام اقتصادی و بلوک سیاسی و صنعتی جهان بودند که با برنامه‌ها و نظرات خود استقلال کشور در آینده را تهدید می‌کردند و شعار «استقلال» که توسط امام خمینی (ره) و یاران او طرح شد، در عین اینکه یک هدف و شعار بود، در برابر دشمن و نیز جناحهای دیگر، یک حربه مبارزاتی نیز به حساب می‌آمد. انقلاب اسلامی ما در آن موقع با توجه به اینکه امکاناتی نداشت با شعار وارد میدان شد و مبارزه را پیش برد. اما در همان وقت گروهکها و دیگران شعار استقلال را بدور از واقعیت و غیر عملی جلوه می‌دادند که بعدها بطلان نظرشان آشکار گردید. من در این زمینه مطالب زیادی برای گفتن دارم که در ادامه جلسه بازگو می‌کنم، لکن در اینجا می‌خواستم از دوستان خواهش کنم که اگر در این باره، مطلب، دیدگاه و یا خاطره‌ای از قبل دارند برای تبیین و تعریف شعار «استقلال» در مقاطع مختلف بیان بفرمایند.

فقط توجه دوستان را به این نکته معطوف می‌کنم که شعار استقلال بر پایه اسلام خواهی ما چه تأثیراتی در جهان معاصر گذاشته است و اصولاً پرتو انقلاب ما و شعارهای انقلاب، در جهان چگونه بازتاب داشته است؟ آیا آنچه را که اکنون در الجزایر به عنوان انقلاب اسلامی دارد اتفاق می‌افتد و آنچه که در جمهوریهای مسلمان‌نشین شوروی سابق، دیده می‌شود، آیا از اهداف و شعارهای انقلاب ما بویژه در زمینه اسلام و استقلال خواهی متأثر است؟ به نظر من مطرح شدن دیدگاههای مختلف در این زمینه‌ها بسیار مفید خواهد بود.

یاد: آقای پروین زاد، اگر شما نظری درباره مفهوم استقلال و دگرگونیهای مفهومی آن در ادوار مختلف انقلاب و تاثیر گذاریهای این شعار در محیط خارج دارید، آماده استفاده از نظراتان هستیم.

پروین زاد: من فکر می‌کنم مثل خیلی از مسایل دیگری که در طول انقلاب دچار تحول شد، واژه «استقلال» نیز تحولات زیادی داشته است. یعنی مفهوم «استقلال» در ابتدا و مراحل نخست، شاید ناپخته بود. برداشت و مقصودی که در سال ۵۷ یا پیش از آن از استقلال داشتیم، در طول زمان تغییراتی کرده است. به این مفهوم که در ذهن خیلی‌ها، شاید «استقلال داشتن» در حقیقت مرادف با دیوارکشی به دور مملکت و یک نوع حصار قابل شدن برای کشور بود، یا یک نوع «بی‌نیازی مطلق» از همه جای جهان. این یک مفهوم بسیط بود که از استقلال داشتیم، در حالیکه به تدریج هر چه جلوتر آمدیم با

روشنگری‌هایی که حضرت امام از مسایل و قضایا داشتند و با شناختی تاریخی که رجال و بزرگان داشتند، مشخص شد که آن مفهوم استقلال یک مفهوم و برداشت ناقص است. زیرا هیچ کشوری نمی‌تواند به‌طور مطلق از جهانیان بی‌نیاز باشد. اما برای ارتباط با جهان نیز ضوابط و چهارچوب معین لازم است. مرحوم مدرس، درباره استقلال یک تعبیر جالبی دارد. ایشان در مجلس شورای ملی به این موضوع اشاره کرده و گفته است: «مملکتی استقلال کامل دارد که به همه جا در داشته باشد» شاید ابتدا این تعبیر «درداشتن» به ذهن، مقداری غیرمانوس بیاید. ولی اگر قدری دقت کنیم، می‌بینیم که واقعاً خیلی حرف عالمانه و پخته‌ای است. یعنی به همان نسبت که ما در جهان حضور داشته باشیم به همان نسبت اقتدار خواهیم داشت و به همان نسبتی که دیگران بتوانند «درها را» به روی ما ببندند و ما را محصور کنند، به همان نسبت می‌توانند ما را در انزوا قرار دهند. درست است که از یک جهت آن فشارها باعث سازندگی و بروز ابتکارات می‌شود، ولی اگر به صورت درازمدت ادامه یابد و برای همیشه پنجره‌های ارتباط و مبادلات ما با جهان خارج بسته باشد، خود به خود ما نمی‌توانیم حرفمان را به جهانیان بزنیم و نمی‌توانیم فکر و ایدئولوژی خود را که برخاسته از اسلام است به جای دیگر صادر کنیم که یک مفهومش همان استقلال و آزادی است. جدای از این، از قافله تمدن و فرهنگ عقب می‌مانیم.

این چیزها فکر می‌کنم در همان بیان مرحوم مدرس به نحو کامل ارائه شده است و خیلی جای تفسیر دارد؛ به این مفهوم که ما هر قدر به کشورهای خارج در داشته باشیم به همان نسبت استقلال خواهیم داشت. و شاید این در ذهن برخی بود که مثلاً ارتباط با جهان خارج را منافی استقلال می‌دانستند. در حالیکه این‌طور نیست، ما هر قدر تریبون داشته باشیم، هر قدر منبر داشته باشیم که از آنجا بتوانیم با مردم دنیا ارتباط برقرار کنیم، به همان نسبت نیز موفقیم. من فکر می‌کنم یکی از دلایلی که برای تحولات اخیر شمال آفریقا و آسیای میانه می‌توان ارائه داد، تأثیرپذیری آنان از انقلاب اسلامی ما و یک مقدار زیادش، متأثر از همین ارتباطات و به اصطلاح پنجره داشتن است. حالا این پنجره بعضی وقتها مفهومش تبلیغات خارجی و فعالیتهای خبری، فرهنگی و اطلاع رسانی است. مانند روزنامه‌ها، بولتن‌های خبری، کتاب، فیلم و غیره که مجموع اینها یک فضای فرهنگی می‌سازد و تأثیر گذار است و تحقق اینها نیز با استفاده از پنجره‌هایی است که ما به جهان باز می‌کنیم. و یک وقت هم اقتدار نظامی، سیاسی و یا اقتصادی است.

یاد: با تشکر از شما، من سؤالی در ذهنم هست و آن اینکه، آیا شما فکر نمی‌کنید که منظور مرحوم مدرس از اینکه «در داشته باشید به جاهای مختلف» این باشد که این یکی از نشانه‌های استقلال است، یعنی آنها از دیوار نیابند توی کشور و یا اینکه در حقیقت جایی که مرز ندارد «در» هم ندارد یعنی «در» الزاماً جایی است که حد و حدود و ثغوری برایش قابل شده‌اند. چون در خدمت آقای مدرسی هم هستیم و سخن از مرحوم مدرس و

دیدگاه او در باره استقلال شد، خواهش می‌کنم اگر صحبتی هست، از ایشان هم استفاده کنیم.

مدرسی: عرض کنم که جناب آقای پروین زاد درست فرمودند. مدرس چنین حرفی زده است ولی پشت سرش مطالبی را اضافه می‌کند که به آنها هم باید توجه داشت. عرض کنم که ما «استقلال» را محدودش کرده‌ایم فقط به مفهوم سیاسی آن و حال اینکه چنین چیزی نیست. استقلال یک مفهوم گسترده‌تری دارد مانند استقلال فردی، اجتماعی، سیاسی، علمی و غیره، به همین ترتیب هر چه جلوتر برویم در مجموع همه این استقلالها است که به یک «شیوه حکومت» و مملکت‌داری تبدیل می‌شود که به آن در کل استقلال یک کشور می‌گوئیم. مدرس توجه به این موضوع داشته است. بنابراین می‌گوید: اگر چنانچه مملکتی بخواهد مستقل باشد، باید درهایش به سوی همه کشورها باز باشد، و استقلال آن را اداره می‌کند. یکی وزارت امور خارجه و فعالیتهای او در خارج و دیگر وزارت مالیه در داخل. به همین مناسبت است که مدرس وقتی با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت می‌کند، در تعلیل مخالفت خود می‌گوید، من مرد سیاسی نیستم. «خوب این خفص جناح است» ولی یک چیزی را از این قرارداد می‌فهمم و آن اینکه انگلستان می‌گوید، استقلال شما را به رسمیت می‌شناسم ولی قوای نظامی و مالیه شما در اختیار ما باشد. بنابراین، این استقلال است که می‌شناسد؟ این چیست که می‌خواهند بشناسند؟ اگر مملکتی قوای نظامی و مالیه‌اش در اختیار دولت دیگری باشد، این دیگر استقلال ندارد. این دیدگاه مدرس درباره استقلال و مفهوم آن است که یکی از شعارها و اهداف انقلاب اسلامی ما نیز هست. در تبیین دیدگاه مدرس راجع به استقلال باید اضافه کنم که از نظر او استقلال یک مملکت به تمام معنا معادل است با استقلال جزء حرکتش به سوی تکامل. در مورد «معارف» مدرس صحبت دارد و می‌گوید ما بایستی علوم جدید را از خارج کشور به خاطر حفظ شئون و تکامل خودمان وارد این مملکت نماییم. یعنی علم اروپایی را، مخصوصاً می‌گوید آنها در فیزیک و شیمی «که ما سابقاً به آنها طبیعیات می‌گفتیم» خیلی پیشرفت کرده‌اند. ما باید این علوم را وارد مملکت کنیم و بدانوسیله استقلال خود را تامین کنیم. باز او می‌گوید. ما باید در صنایع مخصوصاً در صنایع هواپیما سازی اقدام کنیم و حتی ما می‌خواهیم «پست» ما هم به هواپیما مجهز باشد. اکنون که جنگ از زمین رفته به آسمان، ما باید هواپیما سازی داشته باشیم پس بنابراین موقعی که می‌خواهیم مفهوم استقلال را در گفتار مدرس بررسی کنیم، تنها نباید به یک جمله او کفایت کنیم. بلکه باید همه مطالب مدرس را بررسی کنیم تا مفهوم گسترده آن در دیدگاه او معلوم شود.

مدرس در شئون زندگی فردی نیز به استقلال توجه دارد او می‌گوید «قناعت استقلال را حفظ می‌کند» او باز هم در باره قناعت در مجلس می‌گوید: «من با ماهی بیست تومان زندگیم تاسین می‌شود و نیازمند نیستم در حالیکه دیگری باید با ماهی هفت هزار تومان

تامین شود». مدرس با مبنایی که راجع به مساله «استقلال» در برابر بیگانگان دارد، در سیاست داخلی‌اش نیز منعکس است. در روش سیاست داخلی او «طرده» اصلاً مفهومی ندارد، چنانچه وثوق الدوله را طرده نمی‌کند. نصرت‌الدوله و امثال اینها را طرده نمی‌کند و می‌گوید اینها مردانی هستند سیاست دیده، جهان دیده، ولی خطا کرده‌اند. ما با اینها باید آنچنان برخورد داشته باشیم که از تجربیاتشان برای استقلال و توان بخشیدن به این مملکت و این سرزمین استفاده کنیم. نیروها را به خاطر تجربیاتشان نگه می‌دارد، درست مثل کسی که دارای یک انبار می‌باشد و انواع و اقسام ابزار و وسایل را در آن گوشه نگه بدارد تا به موقع از هر کدام آنها استفاده کند. من یک مورد را بعنوان مصداق برای یادآوری مطرح می‌کنم که آقایان هم بحث کنند و آن اینکه ما می‌بینیم که یکی از نزدیکترین افراد به مدرس و از محترمترین آنها «مستوفی» است. مدرس به او آقا خطاب می‌کند و در حالیکه او به هیچکس نمی‌گوید «آقا» اما به مستوفی می‌گوید «آقا»، ولی جایی هم هست که در مستوفی آن توان لازم را که بتواند در مقابل تهاجم انگلستان و توطئه‌های رضاخان مقاومت کند، نمی‌بیند. زیرا او به قول مدرس «نیروی منفی» ندارد، لذا مستوفی را کنار می‌زند و جمله زیبایی در این باره می‌گوید: مستوفی شمشیر مرصعی است که باید در روزهای بزم به کمر بست، الان ما یک شمشیر فولادی می‌خواهیم. ولی بعداً می‌بینیم باز در کابینه دیگر با مستوفی موافق است و خیلی هم از او طرفداری می‌کند و می‌گوید: الان مستوفی می‌تواند این کارها را انجام دهد.

بنابراین استقلالی که ما می‌گوئیم و نظر مدرس رادر آن باره می‌خواهیم، باید خوردش کنیم، تا شایسته استنتاج کلی باشد. مدرس راجع به استقلال یک فلسفه سیاسی دارد که شما هم خوانده و شنیده‌اید. آن فلسفه سیاسی طبق اصطلاح او «موازنه عدمی و موازنه وجودی» نام دارد. موقعی که آن را تشریح می‌کنیم، می‌بینیم که از استقلال فرد شروع می‌شود و تا به استقلال یک جامعه می‌رسد و از جامعه ایران نیز بیرون می‌رود و همه جامعه اسلامی رادر بر می‌گیرد که مثلاً کشورها باید دارای چه مشخصاتی باشند تا استقلال آنها حفظ شود.

کلهر: من می‌خواهم این قسمتی را که آقای مدرس فرمودند، بازتر کنم. زیرا مطالب مهمی است که ما با آنها کار داریم. مفاهیمی همچون استقلال مالی و صنعتی و پژوهشی و حتی اطلاعاتی که امروز در دنیا مهم هستند و خیلی کشورها امروزه با هم مبادله اطلاعاتی، امنیتی و غیره هم می‌کنند، بعضی‌ها هم ندارند و مستقل عمل می‌کنند، اینها باید مورد توجه قرار بگیرند.

از همه مهمتر آنچه که ما در تاریخ معاصرمان به آن مبتلا بودیم «استقلال فکری، سیاسی، مالی و ایدئولوژیک» می‌باشد یعنی چهار محوری که حداقل یکی دو قرن است که ما در کشور با مسایل آن روبرو بوده‌ایم. هم طرفدارانش و هم مخالفانش. نکته‌ای که از

صحبت‌های جناب آقای مدرسی من استفاده کردم، این بود که تامین استقلال به هر صورت نیازمند «نیروی دفاعی» هم هست. یعنی یک موجود مستقل در هر زمینه‌ای نیازمند عناصر، ابزار یا شیوه‌ها و روش‌هایی برای دفاع است تا بتواند از استقلال خود دفاع کند. و مدرس هم چنانچه شما اشاره کردید به این موضوع پرداخته و گفته‌اند به تناسب زمان و رشد ابزارهای دفاعی و جنگی، ما نیز برای تامین و حفظ استقلال خودمان رشد داشته باشیم و ابزارهای جنگ و دفاع هوایی و حتی حمل و نقل هوایی (پست) را باید بدست بیاوریم. اینها مطالب خوبی در جهت تبیین مفهوم استقلال از جهات گوناگون است. با این حال من دوست دارم مباحث جلسه مقداری به سال ۵۷ و حوادث آن سمت داده شود و راجع به این موضوع که چرا در آن زمان توده‌های مردم استقلال را در مفهوم تنگ و محدودی شبیه به «بسته بودن درها» کشور تلقی کردند، سخنی گفته شود. به نظر من این به خاطر سوابق ذهنی سوئی که روابط با بیگانگان در ذهن مردم برجای گذاشته بود، پدید آمده بود. لذا مردم از هر چه خارجی و بیگانه بود وحشت داشتند تا مبدا راه نفوذی به کشور پیدا کنند و در خنثی سازی آرمان‌های انقلاب اسلامی توطئه کنند. در هر حال این مطلب باید کاملاً شکافته شود که نسبت باز بودن و بسته بودن درها با استقلال چیست؟

پروین زاد: باز بودن یا بسته بودن درها در سرنوشت یک کشور تاثیر بسزایی دارد. من گمان می‌کنم در سال ۵۷ یک علت پیروزی انقلاب اسلامی این بود که انقلاب به همه جا در داشت و دیدگاهها و پیام‌های رهبر انقلاب در همه جای جهان منعکس و منتشر می‌شد. یعنی شاید تقدیر خداوند این بود که «پاریس» بعنوان «منبر» انقلاب در جهان باشد. پاریس «مقر امام» جایی بود که با دنیا ارتباط داشت. خود حضرت امام (ره) به این موضوع اشاره کردند که اگر کویت بود، شاید آنچنان مؤثر نبود، چون آن ارتباط و تاثیر در جهان را نداشت و مانند پاریس، مهد و مرکز خبرگزاریها و کانون جوشش فرهنگی و ارتباط نبود. آن تقدیری که امام را در آنجا کشانید بسیار سرنوشت ساز بود. بنابراین، این تعبیر «درداشتن» به دنیا و مرتبط بودن با جهان بود که باعث رسیدن صدای ما به جهان و پیروزی انقلاب گردید. ما آن وقت در جایی و سکویی بودیم که حرفمان را به هر جایی که می‌خواستیم، می‌رساندیم.

یاد: با تشکر از همه برادران، از آقای حسینی می‌خواهیم که با پی گیری بحث، نظراتشان را مطرح کنند.

حسینی: میبختی را آقای شکوری شروع کردند که من فکر می‌کنم با تعقیب و تنقیح آن بحث بهتر به نتیجه برسیم و آن این بود که انقلاب اسلامی و نگرش مبارزین و انقلابیون نسبت به پیروزی آن چگونه بود. و روش‌های حضرت امام (ره) چگونه معادله ما را شکسته و پیروزی را به ارمغان آورد. شاید بزرگترین خصیصه انقلاب ما «مکتبی» و «اسلامی» بودن آن است. با تکیه بر این خصوصیت بود که در شرایط دشوار حاکمیت دو بلوک بر جهان،

این انقلاب به پیروزی رسید. این مساله را ما باید بسیار جدی تلقی کنیم و در پرتو این مناسبت باید بینیم، آیا کاملاً تکنولوژی، صنعت و پیشرفتهای غرب را در تاریخ خودمان پذیرفتیم، یا نفی کردیم.

این اصلاً خودش یک بحثی است که باید در پرتو اصول مکتبی بررسی شود. زیرا ما معتقدیم که جوهره پیروزی و وجود انقلاب، مکتبی بودن آن است که معادلات را بر هم زد. آیا این از دیدگاه مکتبی چه نتیجه‌ای دارد. یعنی چگونه ما می‌توانیم تحلیل نماییم. خوب در گذشته هم بوده که یک سری برخوردهایی شده است. مثلاً مرحوم مدرس، تئوریهایی در ارتباط با «درهای باز یا بسته» یا «سیاست عدمی» و غیره داشته است. اما آیا کار کارشناسی در تاریخ کشور ما روی این موضوع شده است که ما در چه حد می‌توانیم با بیگانگان ارتباط برقرار کنیم و تا چه حدی باید از آنها بترسیم، در چه حد آنها را راه بدهیم در میان خودمان؟ به نظر من آنقدری که باید و شاید روی این زمینه کار نشده است. فقط تیپ‌هایی مانند مرحوم مدرس یک چیزهای معین را تدوین کردند و در برخوردهایشان شیوه‌هایی را نشان دادند. ولی به خاطر اینکه جامعه به اندازه لازم پخته نشده بود، این کار به نهایت نرسید. تا اینکه با رهبری حضرت امام «ره» انقلاب ما به پیروزی رسید و فرصت چندانی برای این قبیل پژوهشهای تاریخی باقی نگذاشت. چرا که انقلاب اسلامی ما معادلات کلیه انقلابات جهان را برهم زده بود و اکنون می‌بینیم کنفرانسهایی را می‌گذارند که حتی آن را با انقلاب کبیر فرانسه و انقلابات دیگر مقایسه می‌کنند و حتی انقلاب ما را بر آنها ترجیح می‌دهند و با تحلیلهای غلط شبه تاریخی می‌خواهند اصالت آن را زیر سؤال ببرند. مانند آن خانم انگلیسی که کتابی در این باره نوشته است و کوشش کرده است تا با القای شبهه تاریخی، استقلال مبارزاتی انقلاب اصیل و اسلامی مردم ما را زیر سؤال ببرد و به تعبیر آقای شکوری نیروهای سیاسی مبارز قبل از پیروزی انقلاب، تحلیلشان این بوده که انقلاب پنجاه تا هفتاد سال طول می‌کشد که به پیروزی برسد. لکن عملاً پیروزی غافلگیرانه، آن دو بلوک شرق سابق و آمریکا و غرب را دچار سراسیمگی ساخت و این تحلیلهای نادرست و گوناگون از پیروزی انقلاب و شعارهای آن نیز در این راستا قابل فهم است. من مطالبم را می‌خواهم اینگونه جمع‌بندی کنم که اولاً: انقلاب مکتبی و ناشی از اندیشه و فرهنگ اسلامی بوده است که معیارها و ارزشهای خاص خود را دارد. ثانیاً: معادله شکن بوده است. سؤال این است که آیا «استقلال» در چنین کشوری با چه معیاری باید سنجیده شود و چه مفهومی می‌باید از آن گرفته شود؟ آیا مستقل بودن چنین کشوری که از نظر صنعتی هم جزء ممالک عقب مانده یا عقب نگهداشته شده است، به مفهوم بستن درهای آن و عدم استفاده از تکنولوژی جهانی درست است؟ که البته نمی‌تواند درست باشد و اگر قرار است انقلاب ما درهای بازی به سوی جهان خارج داشته باشد و از تکنولوژی و تجارب و معارف پیشرفته جهان استفاده کند با توجه به مکتبی بودن این نظام،

چه موازین و معیارهایی را باید برای این قبیل ارتباط و جذب تکنولوژی پیشرفته داشته باشیم. آیا تکنولوژی غربی با همه خصوصیات آن بدرد ما می خورد؟ و یا نیازها و موازین صنعتی ما جدا از غرب است. به نظر من گشودن این نوع مباحث است که می تواند پایه های استقلال واقعی و همه جانبه کشوری را تامین کند.

کلههر: با اجازه دوستان، من می خواهم یک جمع بندی از بحثهایی که تاکنون شده است داشته باشم، تا از دیدگاههای دوستان دیگری که هنوز در این مساله ابراز نظر نفرموده اند نیز استفاده کنیم. مجموع بحثهایی که راجع به استقلال و تطورات مفهومی آن در طول زمان شد به نظر من هم مفید بود. درباره حساسیت مردم در سال ۱۳۵۷ نسبت به ارتباطهای خارجی و ترس آنان از خارجیان باید گفت عامل آن، تجربیات تلخ ما در دو قرن گذشته بوده است. ما به هر صورت در طول دو قرن اخیر مثل گوشت قربانی، کشورمان تکه تکه از آن کنده شده است. یعنی جغرافیای سیاسی ما اصلاً استقلال نداشته است. شما اگر جغرافیای سیاسی ایران را نگاه کنید در یک زمانی حدود ۳۰۰ سال پیش به این طرف، ایران شاید حدود نصف شده باشد و غیر از آن ما در زمینه اقتصادی هم استقلالمان مورد هجوم واقع شده است. مردم نیز در برابر این وابستگیها خیزشهایی داشته اند که خود نهضت ملی که مسئله اش نفت بود، یکی از همین خیزشها و قیامهایی است که در حقیقت می خواست استقلال اقتصادی را حفظ کند و به دست بیاورد. این فرق می کند با آن بحثی که ما در جاهای دیگر دنیا تریبون داشته باشیم تا بتوانیم حرفمان را بزنیم. که برخی از دوستان به آن اشاره کردند من هنوز بر نظر خود هستم. آن جمله مدرس را دیدم و خیلی از خواندن آن لذت بردم. اما تصورم هنوز این است که چون ایشان همانجا وعده می کند که بعداً توضیح بدهد که «در داشتن به همه یعنی چه» ولی به هر صورت «در» جایی قرار می گیرد که حصار وجود دارد، که مرزی وجود دارد جایی که در آن مرز وجود ندارد، کسی در ایجاد نمی کند. یعنی کشوری استقلال واقعی دارد که در دارد. کشور مستقل اقتصادش باید دروازه داشته باشد. فرهنگش هم همینطور. من الان خاطر هست و دقیقاً یادم نیست که مربوط به کدام دوره مجلس است که مرحوم مدرس پیشنهاد ایجاد مؤسسه ای برای ترجمه و تحقیق آثار علمی را مطرح می کند. این بنظرم یکی از همان دروازه هاست. اینکه در یک کشوری همینجور مترجم ها کتاب ترجمه کنند و بی هیچ حسابی کتاب خارجی بیاید؟ این کشور و بی هیچ حساب و کتابی و بدون تشخیص محل و مجمع معینی بیاورند و آثار علمی و فرهنگی را ترجمه کنند، نشان می دهد که آثار فرهنگی-علمی در ندارد. یعنی حداقل قسمت دانشگاهی و علمی آن دارای در نیست. پس این کشور مستقل نیست و نفوذپذیر است، یا اساساً تحت نفوذ فرهنگی بیگانه است. به نظر من «در داشتن» به معنای دروازه داشتن و دروازه داشتن نیز به معنای حصار داشتن است. یعنی اینها نافی یکدیگر نیستند. دقیقاً جایی که حصار دارد «در» دارد و جایی که حصار ندارد، در

نمی‌خواهد. در این مساله من نظرم با آقای پروین زاد فرق دارد. البته من نظر ایشان را در یک بعد دیگری یعنی در این بعد که ما باید در دنیا پایگاه‌های تبلیغی و به اصطلاح منبرهایی داشته باشیم که بتوانیم حرف خودمان را بزنیم، قبول دارم، ولی این یک بحث دیگر است و در داشتن یک کشور به معنای ضوابط و مقررات مدون و آیین‌نامه ارتباطی داشتن نیز بحث دیگر. زمانی بود که کشور ما از جهات مختلف، به ویژه از نظر فرهنگی، هیچگونه در و پیکر و آئین‌نامه‌ای نداشت. مثلاً در زمان فتحعلی‌شاه از نظر فرهنگی در بر روی همه خارجی‌ان باز است مثلاً «سرمارتین» می‌آید در ایران انجیل چاپ می‌کند، تورات چاپ می‌کند و از فتحعلی‌شاه تایید و تشویق هم می‌گیرد و هیچگونه کنترلی هم وجود ندارد. بسیاری دیگر مانند او هستند که به دلخواه خود هر چه می‌خواهند در این مملکت پخش می‌کنند. یعنی این کشور یک کشور «بی‌دروازه» است. لذا ما در همان زمان فتحعلی‌شاه از نظر فکری، ایدئولوژیک و اعتقادی در حقیقت مستقل نبودیم. زیرا اگر مستقل بودیم مرکز و مجمعی داشتیم که این کارها را کنترل می‌کرد.

یاد: جناب آقای فال اسیری، اکنون آماده استفاده از نظرات شما هستیم.

فال اسیری: بحث را که شروع کردیم، اول قرار شد در ارتباط با مفهوم استقلال قبل و بعد از پیروزی انقلاب تاکنون باشد و دیگر گویهای مفهومی آن را در محل و مقاطع مختلف مشخص گردانیم. اما به دلیل الکلام یجر الکلام گاهی یک مقدار از آن هدف به دور رفتیم و روی برخی از مسایل و مباحث جنبی گفتگو شد که اگر ادامه پیدا کند به بحث صدمه می‌زند. مردم ما در قبل و اوان پیروزی انقلاب به دلیل تاریخ تاسف باری که متأسفانه ما داشتیم، برداشت چندان درستی از استقلال نداشتند. یعنی نه از مفهوم استقلال و نه از مفهوم عدم آن تلقی درستی نشد. به دلیل اینکه رژیمهای جور و وابسته پیشین ایران، همیشه به جای استقلال، بدل آن، یعنی نسخه قلبی آن را به خورد مردم ما داده‌اند. چون هر جا که دم از استقلال زده بودند، مردم عملاً بعد از آن مطالبی را دیده بودند که وابستگی به بیگانه و انحطاط و عدم استقلال کشور بود. لذا به مصداق اینکه مار گزیده از ریسمان سفید و سیاه می‌ترسد، از هرگونه تماس و ارتباط خارجی با دول قدرتمند و طماع دنیا وحشت داشتند که مبادا این قبیل ارتباطات عملاً دوباره به وابستگی و عدم استقلال منتهی شود. لذا استقلال تقریباً به معنای ایجاد حصاری که محصور کند خودش را «درها» را به روی تمام بیگانگان در تمام ابعاد ببندد، می‌پنداشتند. که نمونه‌هایش را می‌بینیم که از همین زمینه حس می‌کنیم که در مردم وجود داشت، برخی‌ها بهره‌برداریهایی کردند. مثلاً دولت موقت به خوبی توانست آن قراردادهای تسلیحاتی نظامی رژیم سابق با دول بزرگ را به دلیل اینکه ایجاد وابستگی می‌کند لغو و باطل کند و یک طرفه بهم بزند، که بعداً ما دیدیم که از این بابت ضرر کردیم. البته این در بستن و ارتباط نداشتن با خارج باز آنچه در ذهن مردم بود بیشتر ارتباط معنوی مراد بود. ولی با همه اینها بر خلاف شیوه رایج انقلابهای جهان،

انقلاب ما در روزهای پیروزی مرزها را بر روی همه دنیا باز گذاشته بود. چرا که ما می‌بینیم در همان روزهای اول انقلاب، فرودگاهها به روی تمام کشورهای دنیا باز بود و حال آنکه هیچ انقلابی یک چنین چیزی ندارد که در روزهای اول انقلاب تمام دروازه‌هایش باز باشد و مبادی ورودی و خروجی به صورت آسان و عادی کار خودشان را انجام دهند اما چون انقلاب ما بسیار استوار بود و از نظر فرهنگی و سیاسی به همه جهانیان می‌گفت بیایید وضع ما را ببینید و از تمام دنیا چهره‌های متفاوتی به ایران می‌آمدند و اوضاع شکوهمند انقلاب را می‌دیدند. با این حال ترس افکار عمومی برخی از ارتباطهای رسمی بود که «دولت موقت» را شایق به آن می‌دیدند. ولی هیچکس از ارتباط فرهنگی با خارج هراس نداشت. چون انقلاب خود را از این نظر تهدیدناپذیر می‌دید. البته باید پذیرفت که مردم تا حدودی حق داشتند از برخی ارتباطات رسمی بترسند. چون عملاً نیز دیدیم که برخی‌ها در قالب دولت می‌خواستند چیزی شبیه به آن وابستگی قبل از انقلاب را فراهم کنند که آن مسایل لانه جاسوسی پیش آمد و مسایل افشا شد. تازه اگر هم قصد ایجاد نوعی وابستگی در کسی نبود. باز مردم به دلیل عدم اعتماد به برخی عناصر موجود، در بطن دولت موقت از ارتباطهای رسمی آنان با خارج می‌ترسیدند که استقلالشان را از بین ببرند. لذا در آن وقت استقلال داشتن را تقریباً معادل با «دروازه داشتن» و محصور ماندن می‌گرفتند و معتقد بودند که باید همه ارتباطات دولت با خارجیان با جزئیات برای همگان و در ملاء عام پخش شود و به حضور مردم و با نظارت مردم باشد که چنین چیزی نیز عملاً امکان‌پذیر نبود. خوب این در بدو شروع انقلاب بود. لکن به مرور زمان که انقلاب پیش رفت و شرایط عوض شد و ارتباط مردم به مسولین نظام خود جلب گردید و مردم متوجه شدند که مسولین نظام برای حفظ انقلاب حاضرند از جانشان نیز بگذرند و از انقلاب اسلامی دفاع کنند، به ویژه با شهادت کسانی همچون شهید مظلوم بهشتی و امثال ایشان، این اعتماد در مردم ایجاد شد و زمینه‌ای شد برای اینکه مسولینی که جایگزین آنها می‌شوند و بعد از آنان مسولیت به عهده می‌گیرند، بتوانند با دست بازتری در دنیای خارج از ایران برای پیشبرد اهداف انقلاب تلاش کنند و آن استقلالی که مردم به دنبالش بودند و شعارش را می‌دادند، هیچ‌کس خدشه‌دار نشود. بنابراین برداشت مردم از مفهوم استقلال در اوایل انقلاب با مراحل بعد از تثبیت نظام بسیار تفاوت دارد و دگرگونی در آن حاصل شده است.

یاد: مساله‌ای که باز هم باید روی آن صحبت کنیم، این است که «وابستگی» را تعریف کنیم. با تعریف وابستگی است که مفهوم استقلال نیز روشن می‌گردد. **مظاهری:** من برداشتی که از صحبت ایشان (فال اسیری) دارم این است که فکر می‌کنم مردم ما در سال ۵۷ به علت تجربه‌ای که داشتند «بدل استقلال» را خوب می‌شناختند و به دنبال اصلش بودند و خود اصل را هم شاید به طور دقیق نمی‌دانستند که

چیست، ولی یکی از راهها و شیوه‌هایی که فکر می‌کردند به آن معنای حقیقی دست پیدا بکند، بستن درها بوده است و در سال ۵۷ با توجه به صحبت‌هایی که ایشان فرمودند، من فکر می‌کنم مردم هرکس و یا جناح و گروهی را که گمان می‌بردند که می‌خواهد «بدل استقلال» را بار دیگر به مردم تحمیل کند، با او خیلی سریع مبارزه می‌کردند. و او را از پا می‌انداختند و قضایای دولت بعد از تسخیر لانه جاسوسی نیز از همین قبیل بود. صحبت‌های ایشان را من فکر می‌کنم روی این محور خیلی می‌شود خلاصه‌اش کنیم که دقیقاً چون سالهای سال خود شاه و رژیم او بظاهر ادعای استقلال داشت و می‌گفت من می‌خواهم وابسته نباشم، اما مردم این را فهمیده بودند که این «بدل» است، «اصل» نیست. و حالا در سال ۵۷ در حقیقت همه جریانها و جناحها را در طول این سالها، خوب شناخته بودند. به قضایا حساس‌تر بودند و با هر نوع نگاهی و بینشی که احساس می‌کردند می‌خواهد آن «بدل» را بار دیگر به مردم تحمیل کند، مردم خیلی زود مبارزه می‌کردند. با اینهمه به دنبال «استقلال» بودند، اما اینکه خود استقلال واقعاً چیست، دقیقاً نمی‌دانستند. همه به دنبال اسلام بودند یعنی وقتی می‌گفتند اسلام چیست؟ می‌گفتند «اسلام علی (ع)» و شاه را یزید می‌دانستند یعنی می‌گفتند: ما حسینی هستیم و او یزید است این مطلق‌های اسلام را خوب با جوهره فکریشان درآمیخته بودند. این است که دقیقاً دنبال چیزی به نام استقلال بودند، اما جزئیات و تعریف دقیق آن را نمی‌دانستند.

کلهر: نکاتی اینجا هست که من دوست دارم دوستان به آن توجه بفرمایند. من احساس می‌کنم که بعضی از این مفاهیم با همدیگر خلط می‌شود. اینکه «درها» را بستند، دلیل داشت. زیرا من فکر می‌کنم به لحاظ افکار عمومی در سال ۱۳۵۷، یکی از دلایلی که مردم ما انقلاب کردند این بود که در این کشور هیچ «دری» وجود نداشت. یعنی یکی از مشکلاتی که مردم با رژیم شاه داشتند، این بود که این مملکت بی‌درو پیکر بود. یعنی مملکتی که داخل نیروی نظامی و سری‌ترین مراکزش، بین چهل تا شصت هزار نظامی و مستشار امریکایی وجود داشت. از کره جنوبی بودند و نمی‌دانم از اروپا بودند... بنابراین، مردم می‌خواستند آنها را بیرون کنند و سپس حصار بکشند. من معتقدم که این کار را تا کنون کرده‌اند. یعنی در طول این ۱۳-۱۴ سال این دیوار ترسیم شده است. بیگانگان بیرون رفته‌اند و برای برقراری روابط حساب شده و اصولی نیز ضوابطی به وجود آمده است و کشور ما درویک‌پیکر پیدا کرده است و این یعنی استقلال داشتن. ولی واقعیت این بود. مملکت ما از اواخر دوره قاجاریه و به خصوص در دوره رژیم منحوس پهلوی تا پیروزی انقلاب اسلامی، دره‌ایش از بین رفته بود و غرب تمام تلاش خود را کرده بود که اصلاً هیچ دروازه‌ای، حصاری برایش نماند. چه در زمینه فکری و فرهنگی و چه در زمینه پژوهشی صنعتی و حتی اطلاعاتی. یعنی ساواک ما یکی از شرکای بسیار صمیمی موساد و سیا بود. این اسنادی که ما بعد از انقلاب بدست آوردیم، نشان می‌دهد که ما به لحاظ

اطلاعاتی هم استقلال نداشته‌ایم. یعنی در اینجا خبری نبود که تل آویو از آن بی‌خبر باشد. یا در واشنگتن از آن بی‌اطلاع باشند. به همین جهت است که به نظر من باید این مطلب اینطوری تصحیح شود که در اوایل انقلاب درهایی را بستند، چون آن موقع کشور ما اصولاً دری نداشت بعد مردم و مسئولین نظام اسلامی آمدند و شروع کردند به کشیدن حصارها. «انقلاب فرهنگی» یکی از این حصارها و اقدامات بود که روابط فرهنگی و علمی ما را ضابطه‌مند ساخت و نظام تحصیلی و علمی را مستقل نمود. این بدان معنی نیست که ما از علوم دنیا استفاده نکنیم. بلکه به این معنی است که در امور دانشگاهی ما حساب و کتاب هست، دروازه هست. دیگر اینجور نیست که مثلاً فلان مرکز یا مؤسسه علمی درجه اول ما با برنامه‌های فلان مؤسسه درجه هشتم آمریکا یا اروپا تربیت شود. چیزی که قبل از انقلاب داشتیم - ما شعبه‌ها را وارد اینجا داشتیم، یعنی قرار بود جز به جز و مو به مو آنچه را که آنها فکرمی کنند که ما نیاز داریم، یا خودشان نیاز دارند اینجا برنامه‌ریزی کنند و تربیت نمایند. دانشگاه پهلوی شیراز یکی از این دانشگاهها بود، دانشگاه آریامهر سابق و شریف واقعی امروز یکی از این دانشگاهها بود و نشانه بی‌دروازه بودن کشور بودند.

من دو نکته نیز از بحث‌های دوستان استخراج کردم و یادداشت نمودم که روی آن بیشتر بحث شود، یکی بحث وابستگی است که تصور می‌کنم اگر بخواهیم رویش صحبت کنیم باید روشن کنیم، وابستگی و مشارکت فرق دارد. یعنی اینها دو تا چیز هستند. وابستگی امر یکطرفه است، اما مشارکت دو طرف دارد. یکی هم بحث دفاع است و رابطه آن با استقلال که هنوز بحث آن مانده است.

یاد: با تشکر از شما، اکنون از آقای شکوری می‌خواهیم که دیدگاههای خود را بیان بفرمایند.

شکوری: مساله ارزیابی مفهوم استقلال در فکر و فرهنگ ایرانی از مسایل حساس است و در ابعاد گوناگون قابل بحث است که دوستان عزیز به گوشه‌هایی از آن اشاره کردند. لکن در این مورد برخی نکات وجود دارد که شایستگی دقت و تامل بیشتری را داراست که من می‌خواهم به شماری از آنها اشاره کنم. یکی از آن موارد مساله‌ای است که شاید بتوانیم عنوان آن را «منشأ ترس یا نفرت ملت ایران از خارجیان» بگذاریم، و یا اینکه آن را عوامل بیگانه‌گریزی و بیگانه‌ترسی ملت ایران بنامیم. و مساله دیگر، بررسی تاریخی مفهوم استقلال در انقلاب ما است و تحولاتی که در مفهوم آن در مراحل قبل از پیروزی انقلاب، در حول و حوش پیروزی انقلاب و دوره استقرار و تثبیت نظام، صورت گرفته است، و عامل و یا عوامل این تطورات و تحولات مفهومی چه بوده است؟

در مقام بررسی موضوع نخست، یعنی منشأ بیگانه‌گریزی ملت ایران که در نحوه برداشت و تعبیر او از استقلال نیز تاثیر بسزا داشته و دارد، ما باید «عامل جغرافیایی» را در نظر بگیریم. موقعیت خاص جغرافیای سیاسی ایران به اضافه سست عنصری و نوکرمآبی

حکام در رژیمهای پیشین که موجب نفوذ تدریجی و تسلط بیگانگان بر ما شده، در پیدایش این ترس اثربخش بوده است. ما باید اساساً این مطلب را در نظر داشته باشیم که موقعیت جغرافیایی ایران (همانطور که آقای کلهر هم فرمودند) با دیگر کشورها فرق بسیار دارد، و همین مساله، خصوصیات را بر مردم ایران تحمیل کرده است که به مرور زمان در واقع جز فرهنگ او شده است. مثلاً شما موقعیت جغرافیایی آمریکا را در نظر بگیرید و با موقعیت ایران مقایسه کنید، تا تفاوتهاش روشن شود. ایالات متحده آمریکا با توجه به تاریخ کوتاهی که دارد و با توجه به اینکه در آن طرف دنیا واقع است و دور از دسترس عادی جهانیان است، خوب هیچ وقت مورد تاخت و تاز بیگانگان به این معنا که ایران بوده، نبوده است. لذا ترسی که ما از بیگانه‌ها داریم و برای مردم ما ذهنیت شده است، آنها ندارند. ذخایر زیرزمینی ما نیز خودبخود در عصر حاضر مزید بر علت شده تا طمع و تاخت و تاز و توطئه‌های خارجیان نسبت به کشور افزونتر شود. خاورمیانه مخصوصاً ایران، از نظر جغرافیایی در چهارراه عالم قرار گرفته است. و در طول تاریخ، مورد تاخت و تاز و معبر اقوام مهاجم گوناگون بوده است که یا خود ایران مقصودشان بوده، یا به عنوان یک معبر برای مقاصد دیگر از آن خواستند استفاده کنند. و بالطبع در این میان، ایران لگدمال می‌شد. نمونه‌اش در جنگ جهانی دوم است که ایران «پل پیروزی» شد. زمان مغول نیز که در اصل بغداد منظورشان بود، ایران کوبیده شد. قبل از آن و بعد از آن نیز همیشه این وضع بوده است که بیگانه‌ها برای ما چیزی جز ایلغار و تجاوز و لگدمالی نداشته‌اند. لذا این مساله موجب بیگانه‌ترسی و بیگانه‌گریزی مردم ما شده است. در نتیجه در نحوه برداشت آنها از استقلال نیز اثر گذاشته است. ما می‌بینیم که مرحوم آخوند ملاکاظم خراسانی (ره) در آن نصیحت‌نامه که برای محمد علی شاه فرستاده، می‌گوید: «پرهیزید از بیگانه، پرهیزید از بیگانه»، تکرار می‌کند که «منشأ تمام بدبختی‌های ملت ما از بیگانگان است» و این ذهنیت شده است. معلوم است که در زمان مشروطه هم این ذهنیت بوده است و بعد از انقلاب هم بود، در طول مبارزه با رژیم شاه نیز تلقی‌ای که از استقلال بود این بود که اگر گرایش از نظر ایدئولوژیکی، فرهنگی یا تدارکاتی به یک کشور داشته باشیم این ضد استقلال است. زوی همین لحاظ بود که مثلاً اسلحه گرفتن و پول گرفتن از شوروی سابق (هرچند که ضد آمریکا بود، با این حال) ضدارزش به شمار می‌آمد. به دلیل اینکه همان را مردم و مبارزین ضد شاه، زمینه نفوذ و تسلط بیگانه بر ما تلقی می‌کردند و از آن می‌ترسیدند. به همین دلیل بود که نقشه و برنامه جریانه‌ها و دستجاتی که نوعی گرایش و وابستگی با دول خارجی داشتند، هرگز در ایران نگرفت چون حمایت آنها با استقلال ما منافات داشت. در قبل از انقلاب و در دوران مبارزه، شعار استقلال از حساسیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود که مثلاً مبارزین در تدارکات و در فکر و فرهنگ خودشان وابستگی به جایی نداشته باشند و از آنها الهام نگیرند. من یادم هست آن

زمان، با آنکه همه می دانستند که فلسطین از روسیه شوروی اسلحه می گیرد، اما اگر کسی از ایرانیها می رفت و از فلسطینیها اسلحه می گرفت، عیبی نداشت و شاید این جز شجاعتها و ارزشهای انقلابی نیز بود که کسی توانسته است خودش را به فلسطینیها برساند و از آنها اسلحه بگیرد و تحت نظر آنها تعلیم نظامی ببیند. اما همین آدم اگر می رفت فرض کنید به یک جایی که روسها در آنجا مستقیماً حضور داشتند و از آنها اسلحه می گرفت، این کار ضد ارزش بود. برای اینکه مردم آنها را ضداستقلال می دانستند. همینطور بود حساسیتهای نسبت به آمریکا که پشتیبان شاه و دشمن اصلی بود بنابر این، با توجه به این مطالب است که مفهوم استقلال بدست می آید و از نظر ایدئولوژیک و مبانی عقیدتی استقلال کاملاً مفهوم داشت. ما مسلمانها موحد بودیم، اما چپی ها ملحد بودند و در این فلسفه اختلاف نظر داشتیم، هر چند که از نظر سیاسی هم چپی ها و هم ما مسلمانها، هر دو مخالف شاه بودیم، لکن تفاوت در این بود که استقلال را هر کدام از ما چگونه تفسیر می کردیم. اما آنان آن را طبق مبانی غلط خودشان و با توجیه انترناسیونالیستی و ایده مارکسیسم، جور دیگری تفسیر می کردند که عین وابستگی و عدم استقلال بود. مردم آنها را، هم به خاطر فلسفه شان رد کردند و هم به خاطر ضد استقلال بودنشان. این مفهوم «استقلال» و کارآیی آن در قبل از پیروزی انقلاب بود که مختصراً عرض شد. اما مفهوم و تطورات آن در مراحل بعدی، به ویژه در دوره تثبیت نظام ما، آن نیز توسط دوستان بحث شد. سخن مرحوم مدرس هم بسیار زیبا بود و آن تفسیر که آقای کلهر فرمودند به نظر من نیز مقصود مرحوم مدرس همان بوده است. در کشور ما باید در داشته باشد تا مانع نفوذ بیگانگان در آن گردد و هرگونه روابطی بر پایه اصول و ضوابط و قوانین کشور و هماهنگی و خواست ملت باشد. کشوری که در داشته باشد، یعنی در روابط فرهنگی و سیاسی و خارجیش حساب و کتاب داشته باشد. این جور نباشد که هر کتابی که بیاید به داخل و هر کالایی و هر فکری بیاید و به هر نحو که بیگانگان خواستند بتوانند از هر جایی به ایران ورود و خروج داشته باشند. روابط باید بر پایه حساب و کتاب باشد من فکر می کنم که منظور مدرس این بوده که ایران باید دروپیکر داشته باشد و نه اینکه هیچگونه روابطی با خارجیان و دول بزرگ نداشته باشد.

آنچه گفتیم راجع به مفهوم استقلال در قبل از انقلاب و در دوران پیروزی بود. لکن مفهوم آن بعد از پیروزی و استقرار نظام، تقریباً تا حدودی با قبل از انقلاب و مراحل مبارزه فرق می کند. به نظر من اگر کشور و یا انقلابی بخواهد مستقل باقی بماند، چند مساله بنیادی و رکن ماندنی باید رعایت شود که من اکنون اگر فرصت باشد به برخی از آنها اشاره می کنم.

یکی از آن ارکان و پایه ها «حفظ هویت ملی» است. البته مقصود من از اصطلاح «ملی» در ایران و جهان اسلام «ملیت و هویت اسلامی» است که در طول چهارده قرن با هستی ما

عجیب شده است. اکنون ملت ما بدون اسلام هویتی ندارد. تا نظام و انقلابی شناسنامه و هویت فرهنگی اش صدمه نخورده است می تواند در همه جهان، تاثیر داشته باشد و استقلال خود را حفظ کند. آنچه اکنون «تهاجم فرهنگی غرب» نامیده می شود، آفت بزرگی برای هویت و استقلال فرهنگی ما است. لذا به نظر من در ارتباط با موضوع استقلال مساله تهاجم فرهنگی نیز باید بحث شود. و این نیاز هروز و کشور ما است. چرا که فکر و فرهنگ و دین هر قومی به مثابه عصاره هستی و تاروپود وجود او است. تا تاروپود عقیدتی و فکری ملت از هم گسیخته نشده است، آن ملت را نمی توان مغلوب کرد. ملتی مغلوب می شود که تاروپود فرهنگی او رازز بین ببرند و از نظر تاریخی او را دچار «بیهوشی» کنند. چرا ملت مسلمان ترکیه با اینکه اسلامشان خیلی قدیمی بوده و خلافت عثمانی سالهای سال در آنجا حکومت می کرده است، نمی تواند امروز به عنوان اسلام، علمی بلند کند؟ آیا شما فکر می کنید غفلت غیر از این است که او را دچار «بیهوشی» تاریخی کرده اند؟ یعنی با تغییر خط ملت ترکیه و با جدا ساختن او از میراث فرهنگی انبوهی که از اسلام در طول سالیان دراز داشته، رابطه نسلهای بعدی را با نسلهای قبلی قطع کردند و نسل فعلی ابزار و امکاناتی برای الهام گرفتن از تاریخ گذشته خود ندارد. بنابراین ملت مسلمان ترکیه اگر بخواهد تلاش کند یا ملت هایی که تحت سلطه شوروی بودند و الان مسلمانند و به ظاهر هم مستقل شده اند، لکن اینها با حفظ وضعیت و شرایط فرهنگی فعلی خودشان، نمی توانند دست به کار بنیادی و دگرگون ساز بزنند و مثلاً انقلابی شبیه انقلاب اسلامی ما را پدید بیاورند. زیرا دچار نوعی بیهوشی و فلج زدگی حافظه تاریخی شده اند. آنها اول باید حافظه تاریخی و اسلامی خود را بازیابند و به خویشتن بازگشت کنند تا ابزار و امکان یک انقلاب را پیدا کنند. این ملت های مسلمان اکنون باید با گذشته خود، با افتخارات خود، با الگوهای خود، وصل و پیوند پیدا کنند. زیرا این الگوها هستند که می توانند برای یک نسل مبارز و استقلال طلب، الهام بخش باشند. ما می بینیم که ابوذر برای ما در طول مبارزه همین مبارزه ضد استبدادی، الهام بخش بود. یعنی هر جا نام ابوذر بود، فوراً در مقابلش شاه به عنوان معاویه و سلطان جور تلقی می شد. بنابراین، این خیلی مهم است که هویت فرهنگی مستقل بحث بشود و تهاجم فرهنگی از نظر مفهوم و نیز راههای مقابله با آن مورد بررسی قرار گیرد و...

کلهر: آقای شکوری، اینکه فرمودید در سال ۵۷ تلقی مردم چگونه بود، من می خواستم سؤال کنم، که آیا در سال ۵۷ مردم ما واقعاً به یک «تاریخ آگاهی» دست پیدا کرده بودند و بعد انقلاب کردند، یا اینکه انقلاب به پیروزی رسید و ما به دنبال آن به این نتیجه رسیدیم که برای قوام و دوام و پابرجایی این انقلاب و رشد و توسعه آن نیازمند «تاریخ آگاهی» هستیم. آن چیز که شما اشاره کردید، بخشی از تاریخ ما بود. تهاجم فرهنگی به ما از زمان صفویه شروع شد و در دوره های قاجاریه و پهلوی به اوج خود رسید. آن چیزی که شما الان راجع به ترکیه مثال زدید، من در آن تردید دارم و فکر می کنم که کشورهای

اسلامی مثل ترکیه و شاید پاکستان و دیگران، برای اینکه انقلاب اسلامی بکنند، شاید نیازمند این نباشند که جز به جز تاریخ گذشته خود را بدانند، اما یکی دوتا محور اساسی و اصولی را من برایش ارزش قائلم که فکر می‌کنم در سال ۵۷ در کشور ما نقش‌های مهم را بازی می‌کرد.

یکی بازشناسی خواسته‌های فطری بود و این واقعاً مهم بود مردم فطرتاً می‌دانستند که آن کارهایی که شاه دارد می‌کند، یا آن چیزهایی که رژیم انجام می‌دهد، اینها چیزهای سالمی نیست، شیطانی است و رحمانی نیست. برای این موضوع من هیچ توضیح دیگری ندارم، فقط یاد می‌آید که در سال ۵۶ فکر می‌کنم که در پاسخ به نامه انجمنهای اسلامی آمریکا و اروپا بود که حضرت امام از نجف یک نامه‌ای دارند که البته در صحیفه نور هست. نکته‌ای که ایشان به آن توجه می‌دهند انجمنهای اسلامی خارج از کشور را، این است که «به فطرت سالم مردم خیلی توجه بکنید و روی این محور حرکت کنید»

نکته دیگری که وجود داشت، همان هويت اسلامی هست، به عنوان محور جهان شمولی که تمام مسلمین را بتواند دور خودش جمع کند و شاید کمی از این وسیع‌تر کل مستضعفین را مثلاً کنار هم گرد آورند، اما اینکه واقعاً در سال ۵۷ ملت ما تاریخ آگاهی داشته باشند، من تردید دارم. در آن وقت مردم ما غیر از یک قشر خاص و محدود در تهران و بعضی از شهرستانها که سرشان درد می‌کرد برای یک سری مباحث تاریخی و تاریخ اسلام و اینها، بقیه روی این خطها حرکت نمی‌کردند. اما امام را دوست داشتند. امام واقعاً محبوبترین چهره بود. آن موقع برای مردم ما و نقطه مقابلش شاه مبعوض‌ترین چهره‌ها بود.

من این را فقط بخاطر اینکه باز هم برگردید به خود بحث «استقلال» مطرح نمودم. **شکوری:** من می‌خواهم یک توضیحی در این باره بدهم. این فرمایش شما درست است، بازگشت به فطرت و دعوت به فطرت و اینها یعنی فطرت سالم انسانها در آن شرایط خیلی مؤثر بود. در آن جو که جو تقیدات و جویی هویتی تحمیل شده بر ما بود، دعوت به فطرت سالم انسانها مؤثر بود، لکن فطرت آدمها را برای چه مخاطب قرار می‌دادیم؟ و ابزار تحریک و بیدارسازی آن آیا غیر از اسلام و تاریخ اسلام بود؟ به نظر من، قضیه ایران با ترکیه و اینها فرق می‌کرد و فرق می‌کند. یعنی ما می‌بینیم که «۱۵ خرداد»ها در «۱۲ محرم» به وقوع پیوست. یعنی اگر «۱۵ خرداد ۴۲»، مصادف نمی‌شد با ۱۲ محرم، اکنون ما در تاریخ خودمان به جای حماسه ۱۵ خرداد، حماسه‌ای به اسم دیگری داشتیم همین مطلب می‌تواند نقش حوادث تاریخی در انقلاب اسلامی ما را کاملاً روشن کند. یعنی من می‌خواهم بگویم که آن «تاریخ عاشورا» تاریخ آگاهی که مردم به طور عام از این قضیه داشتند و امثال این آگاهیهای دینی و تاریخی بود که آنها را به صحنه کشانید. همین طور در سال ۵۷ و قبل از آن می‌بینیم صحنه‌هایی که پای عامه مردم را به صحنه کشاند،

صحنه‌های مذهبی مربوط به تاریخ اسلام است. مانند تاسوعا و عاشورا و امثال اینها. کانال تاریخی آگاهی مردم ما نیز که به تدریج موجب بیداری وجدان همگانی و بسیج عمومی گردید، مساجد و منابر و کتب مربوط به این موضوعات بود.

کله‌هر: پس تاریخ مذهبی ماست که مهم است. یعنی تاریخ اسلامی است که مهم است نه صرف تاریخ ایران. زیرا ما الان خیلی کسانی را داریم که اگر به ایشان بگوئیم مثلاً توالی سلسله‌های دوسه قرن اخیر را که بر ایران حکومت کرده‌اند، بشمارید نمی‌توانند بشمارند. یعنی از تاریخ ایران به این معنی آگاهی ندارند.

شکوری: درست است، من هم تاریخ اسلام را می‌گویم. مردم ما حتی سلاطین نزدیک ایران را نمی‌شناسند ولی امام حسین (ع) را به خوبی می‌شناسند. عاشورا را می‌شناسند چنانچه در پرتو همین آگاهی‌هاست که معنی و مفهوم قیام علیه ظالم و ظلم را نیز می‌شناسند. مراسم حسینی ما مجموعاً نشانه‌ای از تاریخ آگاهی ملت ما است. اساساً ترکیه را که بنده مثال زدم، درست به همین دلیل بود. یعنی ترکیه همین جوری است که شما می‌فرمایید.

در ترکیه روی ناسیونالیسم ترکی و ملیت ترکی تاکید و تبلیغ شده و تاریخ آن بگونه‌ای وارونه ترسیم شده است. در حالیکه تاریخ واقعی ملت ترکیه این نیست. آنچه که ملت ترکیه در گذشته دارد، خلافت عثمانی است. ارزشهایی که در خلافت عثمانی بوده است (منهای کاستیهای مشخص آن) اگر احیا شود برای ملت و افکار عمومی ترکیه و تامین استقلال آنها بسیار مفید خواهد بود. من معتقدم اگر ملت مسلمان ترکیه با تاریخ اسلامی شکوهمند خود آشنا شوند، تحریک خواهند شد برای یک انقلاب اسلامی و کسب هویت فرهنگی مستقل. همین طور اگر شما مثلاً زندگینامه «شیخ شامیل داغستانی» را در آذربایجان شوروی سابق و امثال او را در آن مناطق و مناطق مشابه دیگر بنویسید یا فیلمنامه کنید و پخش نمایید، برای بیداری اسلامی مردم آن سامان بسیار مؤثر خواهد بود. چونکه از این طریق است که مردم با تاریخ اصیل خود پیوند می‌خورند و از آن الهام می‌گیرند. در خصوص سرزمینهای اسلامی، من روی تاریخ منهای مذهب اسلام و دیانت اسلام، تاکید ندارم. منظورم از «تاریخ آگاهی» حافظه تاریخی یا «فلج زدگی حافظه تاریخی» است که استعمارگران آمدند و ما را از اسلام و تاریخ اسلام جدا کردند. اسلام به عنوان اندیشه، عقیده و فرهنگ مقاوم در برابر تهاجم بیگانگان مهم بود. هر چند که اسلام اسمی و ناقص و یا حتی اسلام تحریف شده، در هر حال یک واقعیت بود، و انقلاب اسلامی ما درست با تاکید بر این قضیه بود که توانست «استقلال» خودش از دو بلوکی که به جهان حاکم بودند، حفظ کند. و در آن جو حاکم بر جهان در سال ۵۷ توانست یک انقلاب مستقل را به پیروزی برساند این خیلی مهم است نکات دیگری هم من دارم که فعلاً راجع به آنها صحبتی نمی‌کنم، تا مجال سخن گفتن را از دوستان نگیرم.

کله‌هر: بنابراین، ما باید بپذیریم که انقلاب ما از نظر ریشه‌های تاریخی و زمینه‌های

تاریخی با حرکت‌های دو سه قرن اخیر کشورمان پیوند خورده است و ریشه‌های عمیق دارد و انقلاب اسلامی به هر صورت آخرین حلقه از زنجیر است که از قبل شروع شده است که هدفش در حقیقت مقابله بایک موجی یا تهاجمی است که می‌خواهد «هویت» او را سلب کند و این می‌خواهد هویت خویش را بدست آورد، موفق هم می‌شود. یعنی قضیه تصادفی و ساده هم نیست. این انقلابی است که به هر صورت در مقابل آن همه هجوم توفیق پیدا می‌کند و موفق می‌شود که خودش را پیدا کند. پس این انقلاب به قول آقای مدرسی از نظر تاریخی زودرس نبوده است.

حسینی: البته به موقع بودن انقلاب ما از نظر مقطع تاریخی کاملاً درست است، بلکه باید سرعت نتیجه بخشی آن را که حتی برخلاف پیش‌بینی‌های مخالفان رژیم شاه و مبارزان آن زمان، بسیار زودتر از انتظار عادی نیز به ثمر رسید، مرهون شیوه مکتبی ممتاز حضرت امام قدس سره بدانیم که برای نخستین بار در عصر حاضر عملاً نشان دادند که مستقل از معادلات رایج و قدرتهای حاکم جهانی نیز با الهام از اسلام می‌شود دست به انقلاب زد که حتی ثمره آن بسیار زودتر و سریع‌تر از انقلابهای دیگر بدست بیاید.

مدرسی: آقای شکوری فرمودند که سیاستمداران و مبارزان پیش‌بینی می‌کردند که انقلاب در ایران هفتاد سال دیگر به ثمر می‌رسد، بعد هم جناب آقای حسینی، برخی بیانات راجع به مقطع تاریخی پیروزی انقلاب فرمودند که مجموع آنها اقتضا می‌کند مقداری راجع به ریشه‌های تاریخی انقلاب اسلامی و تلاشهای مداوم علمای پیشین در این زمینه سخن گفته شود و انشاءالله به من اجازه می‌دهید که یک قدری زیاده‌تر حرف بزنم و یک مقداری هم جلوتر بروم و با روش خاص تاریخی که به نام «نگرش سیستمی تاریخ» دارم، مسایل را مورد توجه قرار دهم و نه به صورت جزبه‌جزه.

ملاحظه بفرمایید که در زمان ناصرالدین شاه حرکتی شروع شد، یعنی با برهم خوردن قرارداد رژی یک حرکت اسلامی شروع شد. من می‌پرسم، در آن زمان که واقعاً قرارداد رژی به هم خورد در حقیقت مگر چیزی غیر از اسلام بود که قرارداد رژی را به هم ریخت؟ بنا بر این، از آنجا شروع می‌شود یعنی پایه اولیه گذاشته می‌شود. جلوتر که می‌آییم، می‌بینیم ملت ایران همراه با علمای بزرگ خودشان عدم مشروعیت سلطنت قاجاریه را عنوان می‌کنند که سلطنت مشروع نیست و لذا مشروطه را که نگاه کنیم، می‌بینیم که دقیقاً حرکتش و خواسته‌هایش، خواسته‌های اجرای قوانین اسلامی و عدالت و برابری و مساوات بود. بالاخره می‌آید تا آنجا که مشروطه پا می‌گیرد. مشروطیتی که بسیاری از قوانینش، قوانین اسلامی است. یعنی قوانینی که ترجمه شده است، حتی از کتب فقه اسلام، مخصوصاً قوانین دادگستری که خود مدرس آن را تنظیم می‌کند و الان هم هست که این قوانین مطابق قوانین اسلام است و مدرس آن را امضا کرده است و در دادگستری اجرا می‌شود پس اینهم یک حلقه است، هر چند که آن را بعداً بعضی‌ها بهم زدند، ولی اصلش از اسلام

بود در کل جریانات سیاست جهانی به آنجا می‌رسد که خوب روابط ایران با کشورهای کوچک با کشورهای دیگر و کلاً روابط کشورهای غربی و بزرگ، روابطی می‌شود که همان روابط گرگ و میش است. در منطقه نگاه می‌کنیم به اطراف و می‌بینیم اسم ترکیه برده شده است. عراق به وسیله انگلستان خورده شده است، افغانستان نیز از آن طرف خورده شده است و هند بزرگ در چنگال استعمار بریتانیا قرار گرفته است، لکن در اینجا یک مملکتی در این وسط به نام «ایران» باقیمانده است که هنوز هم روی پای خودش است. با هر شگردی هم که وارد می‌شدند نمی‌توانستند آن را رسماً مستعمره کنند. قراردادهای مختلف یکی پش از دیگری به هم می‌خورد، قرارداد رژی به هم می‌خورد، ۱۹۰۷ به هم می‌خورد، ۱۹۱۹ به هم می‌خورد، قرارداد بانک شاهی به هم می‌خورد و امثال اینها. لذا استعمارگران توجه پیدا می‌کنند که در اینجا یک نیروی هست که این مملکت را پایدار نگه می‌دارد و آن نیروی اسلام و روحانیت شیعه است. بنابراین، می‌آیند و حرکتی انجام می‌دهند که این نیروها را دچار اضمحلال بکنند و دچار زوال کنند و یا حداقل اینکه ضعیف کنند. از طرف آنان رضاخان با کمال قدرت می‌آید. و اینکه تاریخ و مردم ایران، احمد شاه را به سلطنت قبول می‌کنند و هنوز هم می‌گویند شاه مشروطه خواه عادل بوده است، به خاطر این است که او را مشروطیت به سلطنت رساند، نه فقط از لحاظ ارثی سلطان شده باشد. مشروطیت گفت که حالا بهتر این است که ما در این قانون مشروطیت که شاه می‌خواهیم این بچه را بگذاریم اینجا، تعلیم هم به او داده بودند که او در چارچوب مشروطه چگونه شاهی کند. همه ما می‌دانیم که احمد شاه هم از مشروطیت عدول نمی‌کند. مشروطه هم نشأت گرفته از آمال و آرزوهای اسلامی مردم ما است. چنانچه طبق قانون اساسی باید بر قوانین مجلس پنج نفر مجتهد طراز اول نظارت کنند. رضاخان خلاف قوانین مشروطیت حرکت می‌کند، لذا می‌بینیم در مجلس آن روز، عدم مشروطیت سلطنت رضا خان را نیز مدرس در تاریخ ثبت می‌کند. وقتی که آن مجلس کذایی برای سلطنت او و انقراض قاجاریه رای می‌دهد، مدرس در تاریخ ثبت می‌کند و می‌گوید اگر صد هزار رای بدهید خلاف قانون اساسی است. یعنی عدم مشروطیت به ثبت می‌رسد، از آنجا عدم مشروعیت سلطنت رضاخان به ثبت می‌رسد، به وسیله نماینده‌ای از اسلام، بعد جلوتر. که می‌آییم باز می‌بینیم که خیلی پیش از اینکه ما فکر کنیم این حرکت به سوی ایجاد یک حکومت اسلامی در مملکت ما شروع شده است. حالا قطع نظر از حرکت‌های برجسته مانند میرزا کوچک خان و دیگری و دیگری که من نمی‌خواهم به همه آنها در اینجا اشاره کنم. مساله تا جایی حساس می‌شود و مساله عدم مشروعیت رضاخان مهم می‌شود که رضاخان فروغی را می‌فرستد پاریس و به احمد شاه می‌گوید که به خاطر اینکه سلطنت من قانونی شود، تو یک میلیون لیره بگیر و استعفا بده. او می‌گوید، نه، من این کار را نمی‌کنم، من سلطان مشروطه هستم. درست در این مقطع است که با تسلط جابرانه رضاخان استقلال ما

مورد تهدید جدی قرار می گیرد. خوب حالا بیاییم و ببینیم در اینجا ما استقلال و آزادی را که بوسیله رضاخان بطور کلی از بین رفته است، چگونه نگهداری کرده ایم. تا مجلس ششم و اوایل مجلس هفتم می بینیم که در کشور ما استقلال مفاهیم اسلامی دارد. یک جمله اش همان نظر مدرس درباره استقلال است که اکنون اینجا بحث شد که کشور باید در داشته باشد. من در تبیین این جمله جالب مدرس ناچارم توضیحاتی بدهم.

مدرس می گوید که من گفتم روابط ما با کشورهای دیگر به اینگونه است که ما با تمام کشورهای روی زمین دوست هستیم و روابطمان حسنه است. روابط حسنه سالم، نه روابط حسنه استعماری و استثماری، خوب روشن است که «روابط» یعنی چه. یعنی محصور نگهداشتن کشور و بستن دروازه های آن، یک مجتهد و یک نماینده اسلام این حرف را می زند. این هم یک حلقه است در تاریخ استقلال خواهی کشور که البته استعمار، امثال مدرس ها را نابود کرده است و آن مرحله خود به خود پایان می پذیرد. حلقه بعدی مقابله اسلام و علمای اسلام با تهدید بزرگی است که به تازگی از سمت شمال، استقلال کشور ما و فرهنگ و عقاید ما را تهدید می کند و «کمونیسم» است که حزب توده عامل و سخنگوی آن می باشد. در پرتو اسلام است که این تهدید کننده بزرگ استقلال کشور نیز از بین می رود. حزب توده با راه انداختن اعتصاب و تظاهر به طرفداری از محرومان و اظهار شعارهای دروغین انقلابی و مردمی، فضای سیاسی کشور را اشغال کرده و بسیاری از اذهان را نیز فریب داده است که فقط اسلام می تواند نقاب او را پس زده و وابستگی او را نشان بدهد و از استقلال میهن ما حمایت کند. من خاطره تلخی از آن دوران دارم. دورانی که حزب توده با راه انداختن اعتصابات می خواست کشور را به نفع شوروی قبضه کرده و از استقلال ساقط کند.

از جمله این اعتصابات، اعتصاب کارگران کوره پزخانه ها در جنوب تهران بود که در تاریخ مکتوب ما نیز گم است و بنا به عللی کسی آن را ننوشته است. هر چند که از تداعی آن رنج می برم ولی با اینحال آن را می گویم تا در تاریخ بماند.

در جنوب شاه عبدالعظیم که به طرف پایین می رفتی، همینطور لوله ها و دودکشهای بزرگ کارگاههای آجرپزی بود، که خود را نشان می داد و از آنها دود بیرون می آمد. کارگران در بدترین شرایط قابل تصور زندگی می کردند و در محرومیت مطلق با زن و بچه خود در آن زاغه ها و بیفوله ها به سر می بردند. حزب توده به انگیزه های استعماری نه واقعاً با قصد خدمت به آنان، آنها را تحریک به اعتصاب کرده بود و این در اوایل از حکومت دکتر مصدق بود. مذهبی ها و مسلمانها و ملیون تصمیم گرفتند در آن ایام دست به امداد رسانی به کارگران بزنند و جریان را از دست توده ای ها بیرون بیاورند و در نهایت چنین نیز شد. من در آن موقع جز آن امدادگران و کمک رسانها برای کارگران کوره پزی بودم. چند کامیون با نان و شیر و خرما و غیره به راه افتاد. نظامی ها دور کوره پزخانه ها را

محاصره کرده بودند و مانع ارتباط می شدند. لکن کاروان ما محاصره را شکست، وقتی وارد آنجا شدیم اوضاع بسیار رقت آور بود. گودالهایی را کنده و با حصیر و حلبی و غیره روی آن را پوشانیده بودند و زن و بچه‌های خود را درست مثل لانه تنگ جوجه تیغی در آنجا جای داده بودند. این وضع آنان بود. در هر حال رسیدیم و آذوقه‌ها را تحویل دادیم و برای خنثی کردن اهداف ضد الهی حزب توده، می گفتیم اینها را افراد خداپرست به خاطر خدا برای شما فرستاده‌اند.

به خانه یکی از آنها رسیدیم من دیدم، قابلمه‌ای را روی چراغی دوفتله‌ای گذاشته‌اند و می جوشد گفتم این چیست؟ آن زن گفت: صبحها می‌روم کشتارگاه، قابلمه را می‌گیرم زیر خون گوسفندها و از میدان تره‌بار نیز سبزیهای دور انداخته را جمع می‌کنم با مقداری آب مخلوط کرده و این غذا را درست می‌کنم برای بچه‌ها (در اینجا گوینده خاطره از یاد آوری و تداعی این صحنه تلخ، بسیار متأثر شده و ادامه داد.) در هر حال ما بسیار متأثر شدیم و گفتیم که در نزد خدا رزق و روزی همگان هست، خدا به کسی ظلم نمی‌کند، این بندگان ناصالح خدا هستند که روزی آنان را می‌برند و ظلم می‌کنند و این آذوقه‌هایی که ما آورده‌ایم در واقع از همان رزقی است که شما نزد خداوند دارید و آن را روزی‌ای که خدا فرستاده است به شمار بیاورید. آنها گفتند. قبل از شما می‌گفتند که حزب توده این روزیها و آذوقه‌ها را برای شما می‌فرستد و آنان سخن از خدا نمی‌گفتند و... می‌گفتیم، نه، اینها را خدا فرستاده است.

با این شیوه‌ها بود که افزاد مذهبی و ملی جلو خطرات حزب توده و حرکات استقلال‌شکن آنها را می‌گرفتند، و اینها همه با نیروی اسلام و مذهب و ملت بود. لذا حزب توده پس از پنج ماه و نیم که اعتصابات ادامه داشت، آنجا از کنترلش خارج شد و لذا اعتصاب با آن عظمت را چون دیدند به نفع آنها نیست در تاریخ نیز نوشتند گمش کردند. در هر حال اینها هم خود مقاطع کوچک ولی مهم از تاریخ و پیشینه مبارزات مردم ایران برای حفظ استقلالشان است که یکی از شعارهای انقلاب اسلامی ما است. حلقه بعدی نهضت نفت است که با همت مردان بزرگ تاریخ ما عملی شد و نمونه روشنی از مبارزات ملت مسلمان ایران برای تامین و حفظ استقلال اقتصادی است. استقلال فقط جنبه سیاسی ندارد بعد اقتصادی هم دارد. هر چند که نهضت نفت هم جنبه سیاسی داشت و هم جنبه اقتصادی.

در هر حال این نهضت و سران و پیشاهنگان آن مشروعیت سلطنت وابسته محمد رضا پهلوی را زیر سؤال بردند. بنابراین، شعار استقلال که یکی از شعارهای انقلاب اسلامی ما است، در تاریخ ما تازه نیست. چنانکه مدرس می‌گوید ما استقلال خودمان را حفظ می‌کنیم، ولی با همه دنیا نیز می‌خواهیم روابط حسنه و دوستانه داشته باشیم، مقهور آنان نباشیم. با آنان مساوی و برابر باشیم. او خودش می‌گوید من به سلطان عثمانی گفتم: ما

استقلالمان را دوست داریم. اگر کسی بدون اجازه ما از مرز کشورمان بگذرد به سوی او تیراندازی می‌کنیم و او را می‌زنیم. بعد نگاه می‌کنیم اگر مسلمان بود، بر او نماز خوانده و دفنش می‌کنیم، اما اجازه نمی‌دهیم کسی بی‌اذن ما به اندرون خانه ما بیاید. و این همان شعار استقلال به معنای درست و معقول آن است.

یاد: جلوتر راجع به مفهوم استقلال از نظر مردم، در گذشته و حساسیت آنان نسبت به مسایل روابط خارجی اشاره شد و آقای فال اسیری در این باره اظهارنظری نمودند و آقایان دیگر نیز ظاهراً نظرانی در این باره داشتند که اکنون استفاده خواهیم برد.

کلههر: آقای فال اسیری اشاره کردند که در اوایل انقلاب مردم ما دلشان می‌خواست از ارتباطات خارجی دولت خبر داشته باشند و از جزئیات روابط جمهوری اسلامی با دولتهای دیگر آگاهی پیدا کنند. برای من چندان روشن نشد که آیا از نظر ایشان این مساله چیز نامطلوب و بدی بود، یعنی اینکه ملت بخواهد از روابط دولت و مسئولین کشورش با دولتهای دیگر باخبر باشد. آیا این از نظر سیاسی و انقلابی یک ارزش است یا ضد ارزش؟ به نظر این یک ارزش است، آنوقت خوب بود و همیشه نیز خوب خواهد بود.

شما می‌دانید که مرحوم مدرس روزی از مجلس شورا درآمد و رفت به بقالی محله که مثلاً ماستی، چیزی بخرد و شروع کرد به تعریف کردن مسایل آن روز مجلس برای آن بقال و نطقهایش که داشته و باز گو کردن آنها، و کیل دیگری که در کنارش بود، اعتراضاً گفت: آقا! برای این چرا می‌گویی اینها را؟ مدرس گفت: چون این موکل من است و باید بداند. بنابراین، به نظر من وجود این روحیه در مردم در هر زمانی که باشد یک ارزش مهم بوده و پشتوانه معنوی استقلال کشور می‌باشد و حق آنان است که بخواهند از مسایل و روابط خبر داشته باشند. در این مساله نشانه یگانگی و نزدیکی مردم و نظام نیز هست. هر زمان که مردم نسبت به این مسایل بی‌تفاوت شوند، نشانه آن است که از دولت فاصله گرفته‌اند. به نظر من در سال ۱۳۵۷ چیز مهمی که وجود داشت این بود که مردم ما با توجه به تجربه‌های تلخ پیشین خود دیگر نمی‌خواستند کلک هیچ سیاستمداری را بخورند و این یکی از مقدس‌ترین مقاطع در تاریخ انقلاب ماست که مردم عادی کوچک و بازار اینقدر به مسایل اهمیت می‌دادند و دخالت می‌کردند. همین واقعیتها است که ملت ما را در دنیا سرافراز و انگشت‌نما کرده است. مردم دنیا اکنون ملت و کشور ما را یکی از نمونه‌ترین کشورهای مستقل دنیا می‌دانند و این بسیار مهم است.

در زمان رژیم شاه، در کشورهای اسلامی و عربی به خاطر سیاستهای خائنانه و اسرائیل‌گرایانه شاه، ما را «اخ‌الیهود» می‌نامیدند؛ در حالیکه اکنون امید همه انقلابیون جهان و مسلمانان جهان و کانون صدور انقلاب به جهان می‌شناسند. مشی استقلال و شعار استقلال برای ملت ما ارمغانهای زیادی را به بار آورده است در گذشته و در زمان رژیم پهلوی کشور ما از هیچ نظر استقلال نداشت نه از نظر سیاسی و نه نظامی و نه اقتصادی و نه

چیزهای دیگر ارتش ما یکی از مراکز حساسی بود که با خشونت، روحیه استقلال خواهی و شخصیت شان را خورد کرده بودند. یک گروه بان کثیف آمریکایی عملاً بر تیمسار ما برتری داشت و فرمان می داد و او نیز مجبور به اطاعت کردن بود.

من از حدود ۱۷-۱۸ سال قبل خاطره‌ای به یاد دارم که بسیار تکان دهنده است. آن زمان این سیستم «ماکروبو» در ایران در حال راه اندازی بود و توسعه پیدا می کرد. مقطعه کار این سیستم در بجنورد، شرکت «پیچ» بود که در واقع نیمه آمریکائی بود. در آنجا مبتذل ترین و سطح پائین ترین افراد آمریکایی که ظاهراً نام «مهندس» داشتند - که من تردید دارم که آنها مهندس باشند و احتمالاً از این کار کرده‌های ویتنام، فیلیپین و امثال اینها بودند - اما به مهندس ناظر ایرانی فرمان که می دادند هیچ، بلکه اهانت آمیز رفتار می کردند که شکننده بود و انقلاب اسلامی این زیاله‌ها را بیرون ریخت. در آن زمان ارزشهای دینی، فرهنگی و ملی، واقعاً مورد هجوم و غارت قرار گرفته بود. حتی نوع معاشرتها و تعارفات روزمره ما را آنها می خواستند تغییر دهند. بالاخره هر کشوری در دنیا اخلاقیات و رسومی دارد. مثلاً یک جور لباس می پوشد، سلام و تعارف می کند، خدا حافظی می کند و جشن و عزا می گیرد و ازدواج و طلاق دارد. ما حتی همین را داشتیم از دست می دادیم و این فاجعه بود. آن زمان امثال آقای شکوری یادشان هست که ما در محیط روشنفکری و دانشگاهی اگر می خواستیم از مکالمات آنها سردر بیاوریم، شاید اغراق نباشد که بگویم یک دوره مقدماتی لازم است که دیده شود تا بتوان فرهنگ و محاوره آنها را فهمید. ابا داشتند که ایرانی و فارس هستند، اما واژه و اصطلاح خارجی بود که فقط - به اصطلاح - بلغور می شد. مکتبهای سیاسی، مکتبها و اصطلاحات اقتصادی، فرهنگی، همه و همه با اسامی خارجی نا مانوس ادا می شد. این بود که به محض پیروزی انقلاب، مردم به استقلال خود در ابعاد مختلف حساسیت پیدا کردند. حتی به سازمان ملل اش نیز بدبین بودند و هستند چون در سابقه تاریخی و ذهنی خود آنجا را مرکز اجرای عدالت نمی شناختند. در زمینه‌های فرهنگی - هنری که دیگر افتضاح بود من یادم است که از سال ۱۳۵۰ به بعد سینمای ما، به معنای واقعی و از تمام جهات سینمای دوبله شده بود. دوبله داستان، دوبله دکوپاژ، دوبله سناریو و مسایل دیگر. و این در حدی بود که نمی شد گفت مثلاً سینمای ما «متاثر» از سینمای آمریکا است، چون سینمای هند نیز تحت تاثیر سینمای آمریکا بود، اما آن دیگر اینطور نبود که قصد داشتند عین الگوی آمریکا را پیاده کنند. کسی برای من تعریف می کرد و می گفت برای اینکه طول پلانتها یکسان باشد، سر میز «موویلا» متر می کردند و یکسان در می آوردند. خوب، این دیگر معلوم است که تبادل فرهنگی نیست. وابستگی کور کورانه است. این بود که قبل از انقلاب و در هنگام پیروزی، نود درصد مردم ما احساس می کردند که رژیم شاه، در تمام زمینه‌ها ما را به بیگانگی مخصوصاً آمریکا وابسته کرده است و مارگزیده‌ای بودند که از تکرار حوادث

یاد: با تشکر از سروران عزیز که هر کدام با تبیین گوشه‌هایی از مسایل تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مربوط به مساله «استقلال» ما را بهره‌مند کردند، از آقای شکوری می‌خواهیم ادامه بحث را دنبال نمایند.

شکوری: با اجازهٔ دوستان من برمی‌گردم به بحثهای قبلی و مطالبی را که در زمینهٔ «ارکان استقلال» داشتیم، تا حد توان تکمیل می‌کنم. به گمان من یکی دیگر از ارکان استقلال، روی آوردن به تاریخ و زنده کردن «الگوهای تاریخی» است. این مساله چنانچه قبلاً نیز گفتیم و در زمینه مبارزاتی ابوذر را مثال زدیم که در روزهای پرمخاطرهٔ انقلاب الگویی ابوذر برای مبارزه با استبداد، چه اندازه الهام بخش و مؤثر بود، در زمینه‌های ستیزه با دشمنان خارجی و به اصطلاح مبارزه با استعمار نیز ما باید «الگوی تاریخی و اسلامی» خودمان را مطرح کنیم. همانگونه که مبارزات ابوذر در برابر استبداد خلافت اموی و معاویه الهام بخش و الگو است، زندگینامه دیگر مسلمانان نیز در صحنه‌های استقلال طلبی و مبارزه با استعمار می‌تواند برای امت ما الگو باشد. به نظر من ضرورت دارد که ما قهرمانان سیاسی و نظامی دشمن شکن عالم اسلام را که در گوشه‌ای از خاک بزرگ و گسترده اسلامی با متجاوزان خارجی مبارزه کرده و آنان را به نحوی به ستوه آورده‌اند، در قالبهای داستان، نمایش، فیلم و غیره نشر دهیم و ترویج کنیم. در این صورت اینان هر کدام روی اندیشه و احساسات هزاران نفر از نسل جوان تاثیر سازنده می‌گذارد. نشر شرح حال کسانی چون «طارق بن زیاد» فاتح اندلس (اسپانیا) امیر عبدالقادر، دشمن فرانسه اشغالگر در الجزایر سابق، عمر مختار مبارز نستوه ضد استعمار در شمال آفریقا و سید جمال الدین اسدآبادی، و میرزا حسن شیرازی، صاحب فتوای تحریم تنباکو و رهبر نهضت ضد رژی و کسانی که او را یاری کردند، مانند: میرزا محمد حسن آشتیانی، در تهران، سید علی اکبر فال اسیری، در شیراز، آقا نجفی، در اصفهان و در تاریخ معاصر کسانی همچون شهید مدرس که قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله را شجاعانه ابطال نمود و امثال اینها باید نوشته شود و ترویج شود، تا برای همیشه در ذهن نسل جوان امت ما فدا شدن در راه حفظ استقلال به عنوان یک ارزش، جزء فرهنگ و زندگی آنان شود.

ما از این الگوها در تاریخمان زیاد داریم، لکن روی آن کاری انجام نداده‌ایم. در مقاطعی از تاریخ، زندگینامه امثال «صلاح الدین ایوبی» می‌تواند برای سلحشور شدن جوانان مسلمان در برابر بیگانگان طماع بسیار اثر بخش باشد ما در تاریخ مسلمین در صحنه‌های مبارزات نظامی برای حفظ استقلال حتی زنان قهرمان و الگو نیز داریم، لکن در تاریخ ما گمنام مانده‌اند. به عنوان نمونه در میان سلسله ایوبیان که صلیبی‌ها را از فلسطین و عالم اسلام بیرون راندند، یه زنی برمی‌خوریم که «ام خلیل» نام دارد و به «شجره الدر» معروف است. این زن همان کسی است که با درایت تمام در صحنه‌های جنگ با

صلیبی ها، چندین ماه مرگ ناگهانی همسر خود را که فرمانده ارتش اسلام است، مخفی نگهداشته و خود، جنگ را به جای او رهبری و فرماندهی کرده است و صلیبی هارا نیز کاملاً شکست داده و حتی فرمانده آنان «لوئی نهم» پادشاه فرانسه را به همراه شمار زیادی از افسران و سربازانش به اسارت گرفته است. بدیهی است که در این بعد زندگی چنین زن مسلمانی می تواند برای زنان مسلمان الگو و الهام بخش باشد.

بنابر این در روزنامه ها، مجلات، کتابها و رادیو و تلویزیون و سیمای کشور ما باید در این جهت تلاش و سرمایه گذاری کنند، تا دفاع از استقلال را به صورت یک ارزش برای همگان در آورند.

من یادم هست از نظر اقتصادی و سیاسی نیز وقتی جمهوری اسلامی در محاصره استکبار جهانی بود و جنگ تحمیلی با شدت ادامه داشت، ذکر الگوهای تاریخی برای مردم مقاومت آفرین و تسکین بخش بود. من خودم وقتی که در جبهه و یا در پشت جبهه و بالای منبر داستان مربوط به محاصره شدن مسلمانان در «شعب ابی طالب» را می گفتم، احساس می کردم که مردم و شنوندگان برای مقاومت هر چه بیشتر در برابر تنگناهای تحمیلی دشمن و محرومیت های تحمیلی، انرژی پیدا می کنند. ذکر این الگوهای تاریخی به اندازه ای تأثیر بخش بود که فی المجلس آثار آن را مشاهده می کردم.

بنابراین، مطرح کردن الگوهای تاریخی اسلام یکی از ارکان اساسی همگانی کردن ارزش و قداست دفاع از استقلال است و باید روی آن برنامه ریزی شود. این شگفت انگیز است که من بگویم شاید کار فرهنگی ای که روی رجال شعر و ادب و عرفان تاریخ ما صورت گرفته است، یک هزارم آن نیز روی رجال سیاسی و الگوهای نظامی و مبارزاتی تاریخی ما صورت نگرفته است، در حالی که در این زمینه نیز ما قهرمانان و الگوهای افتخار آفرین فراوانی داشته ایم.

سومین رکنی که در مورد «استقلال» وجود دارد «حفظ اصالت های انقلاب اسلامی» است که اکنون به پیروزی رسیده است. انقلاب ما ویژگی های فراوان داشت که از میان مجموع آنها به سه خصوصیت اشاره می کنم و کوشش در حفظ آنها را به معنی کوشش در حفظ استقلال می دانم که از این قرارند:

اول سبک بدیع و بی سابقه انقلاب ماست که در جهان سابقه نداشته است. انقلاب های ضد حاکمیت استعماری در جهان منحصرأ از طریق راه انداختن جنگ های چریکی به پیروزی می رسیدند. یا جنگ روستایی و یا جنگ و گریز شهری که ترور نام دارد. مانند انقلاب کوبا، ویتنام و جاهای دیگر. لیکن انقلاب ما از این الگو و سبک پیروی نکرد. پاسخ همگانی و فرهنگ سیاسی و اقتصادی مردم، علیه حاکمیت رژیم شاه به پیش رفت، مردم ما با «الله اکبر» گفتن در پشت بامهای خود قوروق حکومت نظامی را شکستند و با نرفتن به خانه های خود در شب حکومت نظامی، آن رژیم را ساقط کردند. این شیوه در

جهان بسیار بدیع و بی سابقه بود.

دوم، پایگاههای انقلاب است. پایگاهها و یا خاستگاههای انقلاب، مراکز مذهبی ما مانند حوزه های علمیه، هیئتهای مذهبی، مساجد و تکایا بود و تظاهرات ضد رژیم در قالب مراسم تئریه و سینه زنی عاشورا و تاسوعا راه می افتاد. این نیز کاملاً در دنیا بدیع بود. سومین ویژگی انقلاب ما اصیل ترین ویژگی محوری آن است. انقلاب ما در دنیایی که کاملاً به مذهب پشت کرده بود و آن را در هیچ موردی مفید و کارساز نمی دانست، با ایدئولوژی مذهبی اصیل یعنی اسلام به میدان آمد و بر دشمن پیروز شد و در قرن ما این شبیه به یک معجزه بود. زیرا فکر و فرهنگ سکولاریسم، لاییک والحاد و بی خدایی رسماً بر جهان حاکم بود. بلوک شرق «چین و شوروی سابق و اقمارشان» رسماً ملحد بودند، هم از نظر خلقی و هم از نظر اخلاقی. بلوک غرب نیز عملاً بی خدا و ملحد بود. به ویژه از نظر اخلاقی در فساد الحاد و شرک غوطه ور بود و هست. در چنین جوی اگر یک انقلابی در دنیا سر بگیرد که ایدئولوژی آن دین اسلام باشد، شبیه معجزه است. بنابراین، عملی ساختن ارزشهای ایدئولوژیک اسلامی است که می تواند قلوب مردم را جذب کرده و آنان را به عنوان بزرگترین پشتیبان معنوی استقلال کشور در صحنه نگهدارد. لذا هر گونه مسامحه در این مورد غیر قابل بخشش به نظر می رسد و مهم است.

یاد: جناب آقای کلهر در زمینه سوابق و الگوهای حرکتیهای ضد اجنبی و استقلال خواهانه مردم کشورمان در تاریخ معاصر دیدگاههایی دارند، خواهش می کنیم که در تکمیل مباحث دوستان دیگر، ما را از نظرات خودشان مستفیض بفرمایند.

کلهر: چون از سابقه حرکتیهای اسلامی استقلال خواه و بیگانه ستیز سخن گفته شد و مخصوصاً از جنبش تنباکو در اینجا یاد شده، در این رابطه من در تاریخ خودمان آن چیزی را می خواهم ذکر بکنم که فکر می کنم خیلی هم نقش دارد و اخیراً هم سریالش را تلویزیون تحت عنوان وزیر مختار البته نه آن جوری که در تاریخ هست نمایش داد که نقد آن سریال و بیان قوت و ضعفش مجال دیگر می خواهد. در هر حال، آن بحث، حرکت «میرزا مسیح تهرانی» یا استرآبادی در دوره فتحعلی شاه در مقابل رفتار تحکم آمیز و استقلال شکن وزیر مختار روس به نام «گریبایدوف» است، مامور و نماینده کشوری که بالاخره در جنگ پیروز شده و قرارداد ترکمن چای را با ایران به امضا رسانده و در اوج قدرت است. به حدی که به راحتی به اندرونی خانه بزرگ ایران سر می کند، و زندهای به قول خودش «گرچی» و به تعبیر فتحعلی شاه «عثمان لو» را از آنجا در می آورد، زنانی که مسلمان هستند بچه دارند، زندگی دارند اما او اینها را می خواهد به زور عودت بدهد به روسیه آن زمان.

تا آنجا که شخصیت میرزا مسیح را ما در تاریخ می شناسیم، او از جمله مراجع تقلید هست، ظاهراً آن زمان جوری است که در شهر تهران مرجع تامه است. یعنی عدلی و نظیری

ندارد. البته او به لحاظ تحصیلات شاگرد میرزای قمی بزرگ است. میرزا مسیح است که فتوا می دهد سفارت روسیه تزاری در تهران را اشغال کنند. آن زمان که این فتوا را می دهد یا این حکم را صادر می کند، در حقیقت منجر به تصرف و تخریب سفارت روس آن زمان و کشتن تمام روسها در سفارت به جز دبیر اول می گردد. در آن زمان درست ۵۰ سالش است و همان زمان صاحب رساله عملیه است.

میرزا مسیح در نوشته هائی که از خودش دارد، از یک «میرزا حسن شیرازی» نامی یاد می کند، می گوید: که خیلی به او امید دارم. میرزا حسن از شاگردانش بوده، نمی دانم آیا این شخص طلبه همانست که بعدها به عنوان میرزا حسن شیرازی مرجع تقلید شده و فتوای تحریم تنباکو را صادر کرد یا نه؟ احتمالش هست که این شخص خود او باشد که در نزد میرزا مسیح در نجف درس خوانده باشد. چون او نزدیک به ۱۳ سال در نجف به سر می برد. میرزا مسیح در سن ۶۳ سالگی فوت می کند. در این مدت او در نجف بوده و در آنجا حوزه درس داشته است و بسیاری از علمای بعدی دیگر که در نجف درس خوانده اند، از شاگردان میرزا مسیح هستند. این میرزا مسیح به نظر من نقش کمی ندارد در تاریخ کشور ما. اعم از اینکه میرزا را تربیت کرده باشد برای جنبش تنباکو یا نه. حرکت ضد روسیه ای که او در تهران رهبری کرد بسیار مهم و ثمربخش بوده است بطوری که در تاریخ بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار نفر مردم تهران را نقل می کنند که در آن روز به سفارت حمله کردند. و در روزی که می خواستند به زور میرزا مسیح را از تهران تبعید کنند و ببرند، در مسجد شاه آوردندش که با مردم خداحافظی کند، این همه مردم شرکت داشتند، و در دوره دوم، مردم تهران رودروی حکومت فتحعلی شاه هم قرار گرفتند. با توجه به جمعیت آن روز تهران می توان گفت که تقریباً همه مردم تهران بوده اند. و اگر بخواهیم مقایسه کنیم، در تاریخ فقط یک نظیری برای آن می توانیم داشته باشیم، و آن هم راه پیمایی عاشورای سال ۵۷ است. نکته مهم این است که این حرکتی که در زمان میرزا مسیح شکل می گیرد کاملاً جوهر بیگانه ستیزی دارد و روی استقلال کشور حساس است. اگر یکی از حرکت های ناب بیگانه ستیز را ما بخواهیم در تاریخ معاصرمان ذکر بکنیم که هیچ نفع دیگری ندارد و فقط تامین استقلال معنوی هدفش است، همین حرکت است. ببینید مثلاً نهضت ملی نفت درست است که بیگانه ستیز بود ولی از آنطرف قرار است که عواید نفت را خودمان مصرف بکنیم. اما در مسئله میرزا مسیح که نگاه می کنیم و می بینیم که انگیزه ها فقط بیگانه ستیزی است، البته با الهام از اسلام و در بستر اسلام است، با تکیه بر تمام اعتقادات مذهبی مردم است.

از خصوصیات میرزا مسیح یکی این بوده است که او ارتباطی با دربار وقت نداشته است. او جز روحانیونی است که اصلاً با دربار کار ندارند، یعنی مثلاً سید مجاهد که رفت در این جنگها و به هر حال در چمن سلطانیه رفت پیش فتحعلی شاه. ملا احمد نراقی

هم همان زمان در تهران بوده و سنش هم حدود ۲۰ سال از میرزا مسیح بزرگتر بوده و حدود ۷۰ سال داشته است که او هم رفته است. از علمای مشهور آن زمان تنها کسی که نامش جزء حاضرین در چمن سلطانیه نیست، همین میرزامسیح است، یعنی همیشه این فاصله را با دربار آن زمان داشته، با اینکه فتحعلی شاه آدمی بود که نسبت به علما و روحانیون، به ظاهر خیلی اظهار لطف می کرد.

نکته دیگری که آقای شکوری به آن اشاره کردند و خیلی هم مهم است، اینست که ما به خود انقلاب نگاه می کنیم می بینیم که انقلاب کاملاً «مستقل» است و به جانی وابسته نیست، در تاکتیکها مستقل است، در اهداف مستقل است و به قول شما (شکوری) در پایگاه و خاستگاهش مستقل است. شیوه‌ها، شیوه‌های کاملاً نوی هست. اینها خیلی مهم است.

اما نکته دیگر این است که وقتی حضرت امام در پاریس بودند (این را همه اطلاع دارند) کسانی که می خواستند به دیدن ایشان بروند و بخصوص شخصیهایی سیاسی و شخصیهایی که معروف به حمایت از جریانی یا حزبی یا گروهی خاص در ایران بودند، ایشان می فرمودند: ابتدا این سه شعار را امضا بکنند و تصدیق بکنند و بعد بیاید دیدار من. و آن سه شعار اینها بودند: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». اگر کسی اینها را امضا نمی کرد موفق به دیدار حضرت امام نمی شد. حتی سید جلال تهرانی هم این را امضا کرد و بعد آمد آنجا و استعفای خود را از شورای سلطنت داد. و این خیلی مهم است به نظر من، چون نوعی اعلان خط مشی و برنامه سیاسی و تایید شعار استقلال است. حتی سران احزاب وابسته به خارج مثل حزب توده باید آن را امضا می کردند و رهبری بدین وسیله می خواست بگوید ما بالاخره انقلابی داریم که قرار نیست به مسکو وابسته باشد، همچنین به لندن نمی خواهیم وابستگی داشته باشد همچنین به پاریس و به واشنگتن و غیره. این خیلی مهم است به نظر من. امروز اینها برایمان جزء بدیهیات و جزء چیزهای ساده و عادی شده است. اما آن روز بسیار مهم بود. نکته مهم دیگری که آقای شکوری به آن اشاره کردند. این بود که آن زمان اصلاً اگر گفته می شد «انقلاب» معنی اش همان انقلاب سرخ بود در دنیا. یعنی انقلابی که باید به کرملین وابسته می بود، غیر از این اصلاً نمی شد. یا خیلی که مدرن تر شده بود، انقلاب سرخ مائوئیستی بود که به پکن اتکا داشت. ولی اینجور که کسی بیاید و بتواند پرچمی را بردارد و خارج از این محاسبات انقلاب کند، واقعاً معنی و مفهومی نداشت و این تنها انقلاب اسلامی بود که با هدایتهای حضرت امام دست به چنین کار بزرگی زد. چون بعضی از دوستان در ارتباط با بحث استقلال سخن از تهاجم فرهنگی زدند من می خواهم نکته‌ای را در این باره یاد آوری کنم، و آن اینکه «تهاجم» دو حالت و دو انگیزه دارد. یا برای غارت است و جنبه تدافعی دارد و باصطلاح پاتک است. یعنی تهاجم کننده هنگامی دخالت می کند، که خودش مورد هجوم است و برای حفظ هویت

خودش دست به هجوم فرهنگی می‌زند. به نظر من تهاجم فرهنگی فعلی غرب از نوع دوم است. یعنی حالت پاتک دارد، وقوع انقلاب اسلامی در نسل کنونی غرب از نظر ارزش و تفکر بی‌تاثیر نبوده است، در آن اوایل حتی در نوع لباس پوشیدن برخی جوانان غربی اثر گذاشته بود، و مبارزه‌ای که بطور رسمی در کشور آزادی مانند فرانسه با «حجاب اسلامی» دختران محصل توسط حاکمیت می‌شود و آنان را در نوع انتخاب لباس و پوشش شان «آزاد» نمی‌گذارند خود بیانگر تأثیرات معنوی و فرهنگی ارزشهای اسلامی در محیطهای غربی است. و از طرف دیگر آنان می‌ترسند ما با اصطلاح با دیوار کشی و حصار سازی فرهنگی در کشورمان در آتیه از هرگونه آسیب‌پذیری مصون مانده و الگوی تثبیت شده‌ای برای جهان اسلام و حتی مردم حیرت‌زده غرب باشیم و برای همین منظور به انقلاب و ارزشهای انقلاب ما «هجوم» آورده‌اند. تا مانع این حصار کشی فرهنگی بشوند. و استواری انقلاب ماست. و گر نه آنها نیازی به هجوم فرهنگی به کشور ما ندارند. چون غارت فرهنگی را سالها پیش انجام داده و ذخایر معنوی و میراث فرهنگی ما را به یغما برده و مؤسسات و موزه‌های خود را نیز از اشیاء و آثار فرهنگی ما پر کرده‌اند.

حسینی: با تشکر از دوستان و آقای کلهر که مقداری به ریز مسائل پرداختند. من نیز معتقدم که اگر بحثها ریز شود و به مصادیق و جزئیات اشاره شود، بحث مربوط به ارزیابی مفهوم استقلال بهتر می‌تواند به نتیجه برسد. فی‌المثل در بحث استقلال ما باید در زمینه‌هایی مانند صنعت، اقتصاد، واردات و صادرات و این قبیل مسائل بطور ریز شده و مصداقی بحث کنیم. فقط شکستن مثلاً قراردادهای مضر به استقلال کافی نبوده، بلکه لازم است که استقلال بگونه عملی در عالم خارج برای نسلهای آینده نیز تامین شود. مثلاً از مبارزه با انگلیس و الغای قرارداد رژی در اینجا سخن گفته شد. درست است که این مبارزه در حد خود پیروز شد، «اما» هیچ برنامه‌ای برای دوران بعد از الغای قرارداد نداشت که زمینه نفوذ بعدی بیگانگان در ایران را بگیرد.

بنابراین، با استفاده از تاریخ پرتجربه‌مان، باید روی شعار استقلال که از اهداف بزرگ انقلاب و جمهوری اسلامی بوده و هست، برنامه‌ریزی عملی شده و کار کارشناسی مورد به مورد و مصداقی صورت بگیرد. مثلاً شکی در این نیست که ما نیازمند تکنولوژی غرب هستیم و در مسائل بسیار زیاد دیگر نیز از آنها بی‌نیاز نیستیم، لکن باید روی نحوه اخذ و انتقال این تکنولوژی بررسی دقیق و کارشناسی شود، تا فرهنگ و شیوه زندگی غربی در ضمن تکنولوژی و صنعت آن بر ما تحمیل نشود. چون به هر حال نیازهای تکنولوژیک جهان اسلام متفاوت با نیازهای صنعتی غربیها و آمریکائی‌هاست. و استقلال واقعی ما فقط در پرتو اتخاذ چنین شیوه‌ای تامین می‌شود. من فکر می‌کنم که مساله صنعت و تکنولوژی و رابطه آن با استقلال، بسیار مساله مهم و حساسی است. چون هم به آن نیاز داریم و هم نمی‌توانیم فرهنگ ضمیمه شده و طفیلی آن را بپذیریم. بنابراین، برای آن باید راه حلی پیدا کرد.

پروین زاد: از بحثهای همه دوستان استفاده کردیم، اما چند نکته را من می‌خواهم یادآوری کنم که شاید به تبیین و تکمیل بیشتر نقطه نظرهای مطرح شده کمک کند.

نکته اول اینست که آن سخنی که من از مرحوم مدرس در باره «در داشتن به خارج» نقل کردم، اول تلقی درستی از آن نشد، ولی سپس با ادامه بحثها، مطلب اصلاح گردید و گفته شد «در داشتن به عالم خارج» یعنی داشتن حدود و ثغور نیز قانون و ضابطه در ارتباطات خارجی است. چون به قول آقای مدرسی «در» را که در بیابان نصب نمی‌کنند، قبر ملانصرالدین اگر حصار و دیوار داشته باشد دروقف لازم دارد. قبر بی حصار واقع شده در وسط صحرا که «در» لازم ندارد.

نکته دوم مربوط به نهضت نفت و نقش د کتر مصدق می‌شود، که در کلام جناب آقای مدرسی بود. حرکت مصدق را می‌توان از زمینه‌های انقلاب اسلامی محسوب داشت. ولی هرگز نمی‌توان آن را جز ریشه‌های انقلاب اسلامی به شمار آورد. از نظر تاریخی انقلاب اسلامی ریشه‌های خاص خود را دارد، که هویت آنرا مشخص می‌کنند. و اصولاً نهضت نفت و میزان تاثیر و نقشی که در تامین استقلال ما داشته است، باید بحث شود که آیا اصولاً اهداف استقلال خواهانه نهضت برآورده شد و یا نتیجه عکس داشت؟

نکته سوم من در باره علل پدید آورنده انقلاب و نیز علل تثبیت کننده آن و تامین کننده استقلال است که چه عواملی می‌تواند مؤثر باشد. علل بوجود آورنده انقلاب را تقریباً همه می‌دانیم چون همه حضور در انقلاب داشتیم و میدانیم عبارت بودند از: رهبری امام، اتحاد مردم، حرکت مکتبی و اسلامی و یاری خداوند. علل تثبیت کننده مسائل عمده‌ای را شامل می‌شود که از جمله آنها عدالت اجتماعی است. تامین عدالت اجتماعی موجب وحدت و دلگرمی مردم در حمایت انقلاب می‌شود و در صحنه می‌مانند. در صحنه ماندن و بودن مردم نیز خود به خود عامل تعیین کننده استقلال و یاس بیگانگان از تخریب انقلاب ما خواهد بود. مساله دیگر تاکید عملی بر فرهنگ و ارزشهای اسلام و انقلاب است که تهاجم فرهنگی غرب آنرا تهدید می‌کند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز این مساله را مطرح فرمودند و اشاره کردند که اکنون تهاجم فرهنگی عملاً وجود دارد و صرف انکار آن نمی‌تواند کارساز باشد. و چون وجود دارد باید به آن فکر بکنیم. در حقیقت چون آینده انقلاب و تداوم انقلاب گره خورده با این مسئله است. باید راجع به آن اندیشید. به نظر من، ما در تاریخ معاصرمان دست کم تاکنون دوبار با تهاجم فرهنگی روبرو شده‌ایم. یک بار آن از اواخر عهد قاجار است که تا ۵۷ طول کشید و ما توانستیم با انقلاب اسلامیمان که در حقیقت یک انقلاب فرهنگی نیز بود با آن مقابله کنیم. و در یک مقطعی متوقف‌اش کنیم، و بتوانیم در حقیقت تهاجم مقابل داشته باشیم نسبت به آن فرهنگ، گرچه در طول این ۳۷ ساله اخیر ما در تهاجم فرهنگی خزانده بودیم یعنی، ما کل مؤسسات فرهنگی غربی را اعم از رادیو، تلویزیون، حتی شیوه‌های دانشگاهی را زیر سوال برده بردیم، از طریق

فرهنگی و نمی پذیرفتیم، حتی مشروعیت حکومتی را که مبتنی بر دمکراسی غربی بود ما زیر سؤال برده بودیم و نمی پذیرفتیم، در مرحله تحقق انقلاب نیز کلاً آن فکر خودمان را به اثبات رسانیدیم و آن طرف را در موضع تدافعی قرار دادیم. لذا این تهاجم فرهنگی دوم که اکنون شروع شده است علیه انقلاب ما، جنبه واکنشی دارد و من این تهاجم فرهنگی را نوعی تدافع طرف مقابل علیه انقلاب می دانم.

نکته دیگر من نیز راجع به شیوه مستقل و بدیع انقلاب ما در مراحل مبارزه است که واقعاً یک چیز عجیب و غریبی در تاریخ است. فکر می کنم که این مرحله را، این سرعت گذار از مراحل مختلف را که در واقع پس از شهادت حاج آقا مصطفی خمینی در سال ۵۶ شروع شد و مراحلی را مانند تسخیر قلوب طرف مقابل، متلاشی کردن او به مرحله دفاع انداختن، و بالاخره مضمحل کردنش را به سرعت پشت سر گذاشت، این سرعت داشت و غافلگیر کننده بود. یعنی همانطور که آقای شکوری فرمودند، در آن وقت چندان کادرسازی نشده بود و حرکت مردم به جنگ خیابانی به آن صورت کشیده نشده بود. با این حال با در پیش گرفتن شیوه های بدیع انقلابی توسط رهبری، ما خیلی زود توانستیم یک ارتشی را در حقیقت از درون پوسیده کنیم، با شعارها و با تاکتیکهائی که داشتیم و با شعارهائی که امام فرمودند. بحث از استقلال در مرحله مبارزات باین معنی بسیار بجاست.

مطلب دیگر در ارتباط با بحث استقلال که بسیار مهم است و باید ریشه های تاریخی و نمونه های تاریخی آن در کشور ما و آثار نکبت بارش در ذهنیت ملی مورد مطالعه قرار بگیرد، عدم ایجاد مقدمات و امکانات ایجاد «استقلال نظامی» است. گذشته از زمانهای پیشین در تاریخ معاصر این مساله بسیار به ما ضربه زده است، شکستهای نظامی ما در دوران قاجار و عقد قراردادهای نکبت بار گلستان و ترکمانچای، چالدران، هرات و غیره از این نمونه هاست. ایجاد بریگاد قزاق با فرماندهی یک شخص تبعه روس به نام لیاخوف و غیره نشانه های بارز این عدم استقلال نظامی است که هر یک جداگانه باید بحث شود.

شکستهای نظامی متعدد و تمکینهای سیاسی ناخواسته ما در طول تاریخ معاصر در برابر بیگانگان، بطور عمده بخاطر «عدم استقلال نظامی» بود، یا اینکه سلاح دفاعی ما متناسب زمان نبوده، یا از ابزارهای زمان خودمان در آن زمان استفاده نکرده ایم.

مانند جنگ چالدران که در آن زمان، ما ایرانیها از تفنگ استفاده نکردیم، دلیل آن نیز ملاحظات اخلاقی و ملاحظات انسانی بود، فکر می کردند که این کار درستی نیست که سلاح به کار ببرند و آن را نمونه ناجوانمردی می پنداشتند. در جاها و موارد دیگر نیز آمادگی نبود. اتفاقاً مساله استقلال نظامی از جمله موارد نمونه ای است که در قرآن مجید به صراحت برای تحصیل آن برای مسلمین دستور بسیار صریح داده شده است. از جمله آن آیات قرآنی، آیه شریفه «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه...» است که ضرورت استقلال

نظامی را از نظر نیروی تسلیحاتی و تدارکاتی و ترساننده دشمنان خدا و مؤمنین بیان فرموده است. بنابراین، ما در این زمان برای تامین استقلال نظامی خودمان باید با توجه به پیشرفتهای جدید و مدرنیزه شدن جنگها برنامه‌ریزی دقیقی انجام بدهیم. طبق مفاد این آیه شریفه، استقلال نظامی مسلمین فقط با قوه نظامی بدست نمی‌آید، بلکه صرف داشتن امکانات و تجهیزات و توان نظامی پیشرفته، عامل بازدارنده دشمنان از حمله و تجاوز می‌شود و بدین وسیله استقلال ما مورد تعرض قرار نمی‌گیرد و محفوظ می‌ماند؛ نمونه‌اش همین سلاح‌های اتمی کشورهای قدرتمند بزرگ فعلی دنیاست که آن‌ها، در سایه داشتن این سلاح‌ها و رعبی که از داشتن و بکار بردن احتمالی آن در دنیا بوجود آورده‌اند، اعمال زور می‌کنند و مقاصد خودشان را پیش می‌برند. حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه عبارتی نزدیک به این مضمون دارند که: بخدا قسم من هیچ قومی را ندیدم که در دروازه‌های خود با دشمن بجنگند مگر این که خوار شدند. باید از تهاجم دشمن و رسیدن آن به پشت دروازه‌ها و کنار پاشنه درها جلوگیری کرد و این با اسباب و عواملی پدید می‌آید که از مهم‌ترین آن‌ها، داشتن توان برتر و استقلال نظامی است.

در مورد تهاجم فرهنگی غرب که عامل تهدید کننده استقلال ماست و نحوه مقابله با آن، لازم است بگویم که این یک امر فوری و حیاتی است. در مقابل تهاجم فرهنگی نباید دست روی دست گذاشت که آنها هجوم بکنند و ما در حالت تدافع باشیم. انقلاب اسلامی ما آنقدر استواری و اصالت دارد که در برابر فرهنگ فاسد، مهاجم و حاکم بر جهان، خود حالت تهاجمی داشته باشد، ما نباید در این زمینه کوتاه بیائیم. چنانکه تا سال ۴۰ ما تقریباً حالت تدافعی داشتیم و مغلوب هم بودیم، ولی از سال ۴۱ باین طرف، در ایران، فرهنگ اسلامی و انقلابی علیه فرهنگ وارداتی و حکومتی حالت تهاجمی به خود گرفت و بالاخره در نهایت امر هم پیروز شد، هم در برابر جریانات و احزاب چپ وابسته به روسیه شوروی و هم در مقابل تفکر راست متأثر از فرهنگ وارداتی و این همه، موجب بازیابی هویت اصیل ملی و اسلامی و استقلال ما در ابعاد گوناگون گردید.

یاد: با تشکر از آقای پروین زاد، جناب آقای فال اسیری شما بفرمائید؟

فال اسیری: در مقام بازگویی و تبیین اهمیت مساله «استقلال» در روند انقلاب ما، توجه به موضوع «کاپیتولاسیون» بسیار اهمیت دارد. ما باید به این نکته توجه داشته باشیم که اصولاً انقلاب ما با قیام و حرکت «ضد کاپیتولاسیون» حضرت امام قدس سره آغاز گردید. همه می‌دانیم که کاپیتولاسیون زشت‌ترین نمود استقلال‌شکنی استعمار در قالب قرارداد و باصطلاح قانون است. وقتی که رژیم منحوس پهلوی، از طریق نمایندگان و مجلس مزدور خود خواست در ایران این خواست استعمار آمریکا را عملی سازد، امام خمینی «ره» از حوزه قم علیه آن به پا خواستند و همگان را به یاری طلبیدند که جلو چنین استقلال‌شکنی آشکاری گرفته شود و این خود مبدائی برای انقلاب اسلامی گردید. و عملاً

کاپیتولاسیون با آن چهره کربهش مغلوب گردید. با این حال در سالهای قبل از انقلاب آمریکائیان در ایران بگونه زشت و شنیعی از این عنوان استفاده می کردند و به حقوق ملت ما تجاوز می نمودند. من خاطره ای در این باره دارم که آنرا در اینجا ذکر می کنم تا نحوه بهره برداری آمریکائیان از این عنوان در شکستن استقلال قضائی ما هر چه بیشتر روشن شود. یکی از بستگان ما در تهران، پل سیدخندان، خیابان دبستان منزلشان بود اتفاقاً مقابل منزل آنها یکی از این مستشاران آمریکائی زندگی می کرد، یک روز یکی از بچه های این شخص ایرانی در مقابل سگ آن مستشار آمریکائی زبانش را به عنوان مسخره آن سگ در آورده بود، آن شخص آمریکائی برای تلافی اینکه مثلاً به سگش اهانت شده، رفت و از داخل منزلشان بطرف این بچه تیراندازی کرد و او مجروح شد. با اقدامات وسیعی که در آن زمان انجام شد تنها کاری که اینها موفق شدند بکنند این بود که گفتند ما ایشان را از ایران اخراج کردیم. ولی با گذشت حدود یکسال مشخص شد که نه تنها او را از ایران اخراج نکرده اند بلکه ترفیع هم داده اند و منزلش را عوض کردند و او را به یک منزلی که افراد با درجه بالاتری حق استفاده از آن داشتند ببردند. این جو قضائی بود که آنوقت وجود داشت. و هیچگونه استقلالی در محاکم ما وجود نداشت، همه مطیع بودند و فرمانبردار؛ این وضع قضائی ما از نظر نداشتن استقلال بود، وضع مؤسسات عالی علمی و دانشگاههای ما نیز کمتر از این نبود و در بعد هنری آقای کلههر به گوشه هایی از آن اشاره فرمودند.

کلههر: یکی از بحثهای لازم که باید در باره مساله «استقلال» صورت بگیرد و آقای حسینی هم به آن اشاره کردند، مساله کارشناسی دقیق جوانب مختلف موضوع استقلال است و اینکه در طول تاریخ، بزرگان و اندیشمندان ما چه روشها و اصول مشخصی را برای تامین و حفظ آن ارائه کرده اند. ضرورت کارشناسی روی مفهوم استقلال از این نظر بیشتر است. ما اکنون در عصر گسترش ارتباطات جهانی و باصطلاح در قرن بیستم زندگی می کنیم و مساله استقلال در این عصر مسلماً با عصر صفویه فرق می کند. آن دوره شاید بگونه ای بود که اگر شوروی از نظر نظامی و سیاسی مستقل می بود از جهات دیگر نیز مانند فرهنگی، هنری، اقتصادی و غیره استقلالش از جایی تهدید نمی شد، اما در عهد حاضر قضیه کاملاً تفاوت پیدا کرده است. بویژه، استقلال فرهنگی و اقتصادی در این عصر جای بررسی لازم دارد.

آیا ما در این عصر اصولاً می توانیم صحبت از «استقلال صنعتی» داشته باشیم و کشوری از نظر صنعت می تواند مستقل باشد یا نه؟ و اصولاً استقلال صنعتی به معنای چیست؟ آیا به این معنی است که مثلاً معیارها و نیازهای خودمان را در صنعت و تکنولوژی باید در نظر بگیریم، و یا ارزشهایی مانند حرمت اسراف و تبذیر و غیره را ملاک گسترش صنعت قرار بدهیم، و یا اینکه تأثیراتی را که مثلاً ماشین در محیط زیست بشر بر جای

می‌گذارد. از نظر سلامت طبیعت و یا تخریب و ویرانگری آن؟

اینها بحثهای لازمی است که می‌تواند در مساله «استقلال صنعتی» مطرح شود. به نظر من اصل مسلم در این زمینه اینستکه فرهنگ صنعتی ما مسلمانها اصولاً جدا از فرهنگ صنعتی غرب است. و روی همین اصل من عقیده دارم اگر تاریخ جهانی بگونه‌ای بود که تکنولوژی پیشرفته اگر به جای غرب در شرق اسلامی شکفته می‌شد و رشد می‌کرد اکنون وضعیت دیگری داشت که با تکنولوژی جهانی موجود تفاوت‌های اساسی می‌داشت. بنابر این به نظر من امر تکنولوژی «ترجمه کردنی» نیست، باید برخاسته از نیازهای ما و فرهنگ ما باشد. و این برمی‌گردد به برنامه‌ریزی آموزشی و درسی ما. آقای دکتر صدرائی که در این زمینه تجربه و سابقه دارند در اینجا حضور دارند و می‌دانند که ما قبلاً توانا بر این کار نبودیم. استقلال صنعتی مولود استقلال علمی است و تا ما استقلال علمی نداشته باشیم به استقلال صنعتی دست نخواهیم یافت. چون به هر صورت تکنولوژی یا صنعت، محصول علم هست با توجه به نیازهای اقلیمی، بومی و جهانی و با تکیه بر یک فرهنگ و ایدئولوژی و بینش. بنابر این اگر این تکنولوژی فعلی قرار بود در بستر کشورهای اسلامی و شرق رشد کند یک چیز دیگر از آب در می‌آمد.

تکنولوژی موجود غربی که با تکیه بر فرهنگ مصرفی و سرمایه‌داری غرب پدید آمده است بدیهی است که باید با تکنولوژی‌ای که ممکن است بر پایه فرهنگ ضد اسراف و فرهنگ انفاق و ایثار پدید بیاید، تفاوت ماهوی داشته باشد.

بنابراین، ما در راستای کوشش مان به سوی کسب استقلال صنعتی نمی‌توانیم به این حقیقت بی‌اعتنا باشیم و تنها در صورتیکه این تفاوت فرهنگی را در نظر گرفته و در صنعت مؤثر بدانیم به استقلال صنعتی امکان دست‌یابی داریم. آقای شکوری تعبیری داشتند و گفتند که انقلاب ما همه چیزش متفاوت بود. من هم نظرم همین است. به نظر من حتی الفاظ و کلمات مورد استعمال در انقلاب ما معانی متفاوتی با مصطلحات رایج جهانی‌اش داشتند. مثلاً واژه «آزادی» که ما شعار می‌دادیم یقیناً منظور هیچ مسلمان شمارنده‌ای از آن عین مفهوم و اصطلاح غربی‌اش که به معنای بی‌بندوباری است، نبوده است. اساساً دو فرهنگ و تمدن اسلامی و مسیحی موجود «و نه مسیحیت تحریف شده و آلمانی» در بسیاری تعابیر و مصطلحات اجتماعی، سیاسی و غیره با هم تباین دارند. ما باید در پی ایجاد استقلال کاملی نشأت گرفته از باورها و فرهنگ اسلامی خود باشیم و به نیازهای مان توجه کنیم. غرب حتی در مسائل بهداشتی و پزشکی مطابق نیازهای خود رشد و پیشرفت کرده است. گاهی در کشور ما و اصولاً در شرق بیماری‌های بومی وجود دارد که برای یک پزشک غربی از ریشه ناشناخته است. یکی از دوستان پزشک من می‌گفت این یک واقعیت است. در همین ایل کلهر و برخی عشایر گوسفنددار، یک بیماری هست که به آن می‌گویند «مگس» یعنی در اصطلاح محلی به آن بیماری می‌گویند مگس. یعنی چیزی

شبهه مگس هست. هنگامی که افراد مشغول شیردوشی هستند می آید و کنار لب آن شخص می نشیند و به سرعت تخم ریزی می کند (البته در ظاهر دیده نمی شود که تخم ریزی کرده است) و موجب تورم چشمها، گلودرد و سرفه های ۶، ۷ روزه بسیار آزار دهنده می گردد. و این که می گویم جز مشاهدات و خاطرات حدود سی سال پیش خودم است، لکن هیچ پزشک و درس خوانده در خارج از آن سردر نمی آورد. در حالیکه بومی ها این بیماری را می شناختند. استقلال علمی که میگوئیم باید این جنبه ها را داشته باشد. ما در گذشته استقلال باین معنی نداشتیم و هنوز هم به آن نرسیده ایم. در گذشته دانشجویان را بگونه ای تربیت می کردند در کشور ما، که بتواند در جامعه فرانسوی جذب شود، و اگر مثلاً برجسته باشد در خود انگلیس جذب شود، در آلمان یا آمریکا جذب شود، اما در ایران جذب نمی شد چون اصلاً برای اینجا تربیت نشده بود، اصلاً وابستگی علمی یعنی اینکه کسی بجای اینکه بکار مملکت خودش بیاید و بدرد مملکت خودش بخورد جوری تربیت شود که فقط بدرد بیگانگان بخورد. من خود از فارغ التحصیلان آن دوره ام و سالها وقت خودم را روی هنر نقاشی گذاشتم، چیزیکه هنوز هم ما داریم تدریس می کنیم، اخیراً یک نشستی گذاشته بودند، در نشست اول من بودم و گروهی از هم سن و سالهای خود ما یا بیشتر و کمتر. من یک نکته ای را عرض کردم و گفتم آیا هیچ وقت شما فکر کرده اید که اصولاً نقاشی به معنای «تابلو کشیدن» اصلاً خود «تابلو» در زندگی ایرانی کجا جا دارد؟ هفت تن از اساتید دانشگاه آنجا بودند و هیچکدام به من نتوانستند جواب بدهند. گفتم شما اصل قضیه تان مشکل دارد، تابلوی انقلاب اسلامی و نمونه انقلاب مشروطه را در گذشته نداریم، ما می بینیم که مردم می روند به سفارتخانه انگلیس و بعضی ها به سفارتخانه روس و حتی عده ای می روند به سفارت عثمانی و جاهای دیگر و بست می نشینند و در آنجاها بساط می چینند و پناهنده می شوند. این ها جز ننگ های تاریخ مشروطه است.

شکوری: هر چه هست از نظر تاریخی باید تحلیل بشود و علل آن کشف گردد تا هیچ زمان دیگری زمینه تکرار آن پیش نیاید. یعنی چگونه است ملتی که همیشه روحیه بیگانه ستیزی داشته است و رهبر آن حرکت یعنی نهضت مشروطه که آخوند خراسانی باشد به محمد علی شاه می نویسد «بپرهیز از بیگانه و آشتی با آنها و اختلاط با آنها»، اما علی رغم این حرفها، نهضت مشروطه می آید و از سفارتخانه ها شروع می شود. آیا علل تاریخی و اجتماعی این قضیه چیست؟ من نمی خواهم بگویم که این کار خوب بوده، اما می خواهم بدانم که چه وضعیت تاریخی و اجتماعی در آن زمان حاکم بوده است؟

کلهر: تابلو در زندگی اروپایی و قرون وسطی جا داشته، و به شاعلی آن نیاز بوده است، یعنی نقاش را هم می طلبیده، یک زمانی همین نقشی را که الان سینما و رادیو برای ما دارد تابلوهای رنگی و پرده های وسیعی از داستانهای تورات و انجیل برای غربی ها داشته است و ساعتها به آن نگاه می کردند همینطور که ما الان سینما تماشا می کنیم. ولی در زندگی ما

هیچ وقت این موضوع به آن صورت جا ندارد. یعنی تابلو در زندگی ما هیچ وقت نقش نداشته است، نه در مسجدش، نه در منزلش و نه در جاهای دیگر. این یک چیز است که ما از غربیها گرفتیم، و نمی دانیم چه کارش کنیم. هر سال هم فارغ التحصیل می دهیم بیرون. اتفاقاً یکی از شئون وابستگی یعنی همین، یعنی یک کارشناسی را پول صرف بکنید و تربیتش بکنید و این درجایی کار نداشته باشد دیگر وابستگی بیشتر از این نمی شود. تخریب بیشتر از این معنا ندارد. ما بسیاری از رشته ها را ایجاد کرده ایم در مملکت، که عملاً نیازی به آن نداریم، بلکه رژیمها و سیستمهای غربی و کلاً مردمان باخترزمینند که نیازمند کار چنین فارغ التحصیلانی هستند.

شکوری: راجع به مساله استقلال و ابعاد گوناگون آن ریشه ها و جلوه های تاریخی استقلال طلبی مردم، دوستان و مخصوصاً آقای کلهر مطالب جالب و مفصلی را بیان فرمودند. و گوشه هایی از آن را بحث کردند. لکن به نظر من هنوز می شود حرف زد. اگر ما مقداری در سابقه انقلاب اسلامی یا به تعبیر عام تر و گسترده تر در نهضت ها و حرکتهای معاصر سیر و دقت داشته باشیم، در میان برخی از آنها تفاوت هایی را می بینیم که این برای شخص من بسیار عجیب است. مثلاً در بعضی از آنها حرکت بصورت تمایل به بیگانه و یا استمداد از بیگانه بوده است و نه بیگانه ستیزی، و در این بحث جا دارد که این مساله تحلیل شود. مثلاً میرزا مسیح را می بینیم که حرکت خود را شروع می کند و مظهر یک حرکت بیگانه ستیزی و مخالف سلطه خارجی است. یا نهضت تنباکو را می بینیم که همینطور است. ولی در قضیه مشروطه که بزرگترین انقلاب تاریخ ایران قبل از وقوع انقلاب اسلامی است، ملت رشید و بیگانه ستیز می روند و در پناه بیگانه علیه حکومت خود تحصن می کنند. شما می دانید که در آن زمان پرچم هایی که بلند می شد بر بالای سرخانه ها، مانند پرچم روس و غیره به علامت پناهندگی، کم نبوده است، در تاریخ مشروطه، اقلیت بسیار نادر و غیر قابل ذکری مثل مرحوم شیخ فضل الله نوری و آخوند ملاقربانعلی زنجانی بودند که این پرچم ننگ را قبول نکردند، بقیه سیاستمداران که احتیاج به این پرچم داشتند آنرا قبول کردند حتی پادشاه ایران محمد علیشاه را می بینیم که رسماً پناهنده روسها می شود. من در تاریخ اسلام تا آن موقع ندیده ام جایی، رئیس یک کشور اسلامی برود و به دشمن پناهنده شود، یعنی از دست مردم پناهنده به دشمن شود، و این یکی از ننگهای تاریخ ایران است که البته بعد از باز شدن پای استعمار به عالم اسلام، نمونه آن بارها تکرار شده است. در بحث تاریخ استقلال طلبی و مستقل زیستی ملت ما این قبیل نکته ها بسیار قابل مطالعه است که باید تحلیل تاریخی شود. من علل تامه این قبیل ناهنجاریها را نمی دانم ولی یقیناً علاوه بر تحریک خارجیان و برنامه ریزی در برخی از مقاطع تاریخی «استمداد داخلی» و سخت گیری حکام بر مردم و ملاک بودن خواستهای فردی، طغیان حکام و زور گوئی آنان به مردم و نبودن یک مرکز یا مرجع پناهجویی در داخل، مردم را به سوی سفارتخانه های

خارجی سوق می‌داده است. با اینحال مردم بعد از مشروطه در درازمدت عیب کار خود را می‌فهمند و روحیه مبارزه با نفوذ و سلطه خارجی در آنان شکل می‌گیرد و گاه و بیگاه نیز آنرا بروز می‌دهند، تا می‌رسد به قضیه «کاپیتولاسیون» که یک قضیه ناآشنا در کشور ما نباید باشد و نفی این قضیه است. جرعه انقلاب اسلامی هم از آنجا شروع می‌شود.

امام قدس سره اولین کسی هستند که حساسیت موضوع را درک می‌کنند و به مردم می‌فهمانند، اعلامیه می‌دهند، سخنرانی می‌کنند و قضیه را بگوش عموم مردم می‌رسانند و این منشأ حرکتی می‌شود. که بعد از تحولات و فراز و نشیب‌های زیاد منجر می‌شود به پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام اسلامی در ایران. باز در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چطور شد که در طول این سالها روحیه مردم صددرصد عوض شد؟ و استقلال خواه و ضد بیگانه بودن «ارزش ملی» و دینی تلقی شد؟ در دوران قاجارها و پهلویان جوی به وجود آمده بود در بین مردم ایران که اگر کسی می‌خواست وزیر بشود، سفیر بشود و یا در کشور کاره‌ای بشود، حتماً باید با سفارتخانه خارجی سروسری داشته باشد، و گرنه محال بود. اما با شروع نهضت ضد کاپیتولاسیون به تدریج قضایا کلاً عوض شد. علت این دقیقاً در بازگشت مردم به ارزشهای نهفته است. من در جلد دوم کتاب فقه سیاسی اسلام این موضوع را کاملاً بررسی کرده‌ام و معلوم است که اسلام با هر نفوذ و سلطه خارجی در عالم اسلام مخالف است. و لذا مطرح شدن این موضوع از ناحیه یک مجتهد و مرجع تقلید دینی مردم را به آن ارزشها بازگرداند که البته یاس تاریخی مردم از سلاطین و نظام سلطنت و خارجیان نیز در تعمیم آن مفید و مؤثر بود. و لذا در آنزمان امام خمینی (ره) نیز اعلامیه ضد کاپیتولاسیون خود را با آیه شریفه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ سَبِيلاً» شروع کرده بود یعنی قاعده نفی سبیل را عنوان کرده بودند و همین قضیه باعث انقلاب اسلامی در ایران گردید یعنی حضرت امام با شعار استقلال وارد معرکه مبارزه با رژیم شاه و آمریکا در ایران شدند هر چه موضوع نهضت در مقابل بیگانگان برای مردم روشن‌تر می‌شد، علاقه مندی و گرایش مردم به نهضت ضد شاهی و ضد آمریکایی افزون‌تر می‌گردید تا اینکه به مرور شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» مطرح شد که جذابیت داخلی و جهانی انقلاب ما را صد چندان کرد. لکن سؤالی که مطرح می‌شود اینستکه بعد از فروپاشی بلوک شرق و از بین رفتن «اتحاد جماهیر شوروی» سابق و یک قطبی شدن دنیا در قالب باصطلاح «نظم نوین جهانی»، ادامه شعار «نه شرقی، نه غربی» چگونه باید باشد و استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در قالب چه نوع شعاری باید تجسم پیدا کند که بیانگر هویت متمایز و موضع مستقل ما در جهان فعلی باشد بررسی این مساله در ارتباط با موضوع «استقلال» بسیار حائز اهمیت است و صاحب نظران باید بدان پردازند.

مساله حائز اهمیت دیگر تفاوت مفهوم و مصداق استقلال در عصر کنونی با

گذشته‌هاست که آقای کلهر به آن اشاره کردند و فرمودند که مفهوم استقلال در زمان ما با زمان صفویه بسیار متفاوت است. من نیز می‌خواهم روی آن تاکید کنم. مخصوصاً با تهاجم فرهنگی که اکنون استقلال کشورهای اسلامی را در ابعاد مختلف بویژه از نظر فرهنگی و ایدئولوژیک تهدید می‌کند این مساله قابل دقت است. چون با پیشرفتی که در تکنولوژی مخابرات و ارتباطات جهانی پیش آمده و پیش خواهد آمد، «کنترل آنتن‌ها» تقریباً در همه جای دنیا غیر ممکن خواهد شد و استکبار جهانی براحتی خواهد توانست از طریق فرستنده‌های تلویزیونی فرهنگ مسموم و آلوده خود را به خانه‌های آحاد مردم وارد و به اذهان مردم تزریق کند. ما باید یقین داشته باشیم که در مدتی کمتر از بیست سال وضع بگونه‌ای خواهد بود که مثلاً بچه‌های ما در خانه تلویزیون را باز کنند و برنامه‌های تمام دنیا را مشاهده نمایند و این قهری است. آیا با این روندی که جهان به پیش می‌رود «استقلال فرهنگی» و مبارزه با «تهاجم فرهنگی» چه صورتی باید داشته باشد؟ و چطور امکان پذیر است؟ ما برای مقابله با تهاجم فرهنگی باید باین قبیل مسائل اصولی بیاوریم.

موضوع واقعیت تهاجم فرهنگی و ضرورت مقابله با آنرا رهبر معظم انقلاب مطرح فرمودند و قطعاً مفهوم گسترده آن مدنظر بوده است لکن در بحثهایی که افراد در این باره می‌کنند معلوم می‌شود، مساله را خوب نیافته‌اند. تهاجم فرهنگی در این خلاصه نمی‌شود که مثلاً دختری و زنی چند تار مو از زیر روسری‌اش بیرون آمده است یا نه، آنها معلولند. باید دنبال علت اصلی آن باشیم. تهاجم فرهنگی که عبارتست از یورش فرهنگ، بینش، معیار و ارزشهای استعماری و استکباری، تهدید کننده هویت مستقل و ارزشهای انسانی و اصیل ملت ماست، می‌باید با مشخصه‌های دقیق شناخته شود. ما باید بتوانیم میان جلوه‌های فرعی و بازتاب ظاهری و وجوه و ریشه‌های اصلی‌اش تمایز و تفاوت قائل شویم. ریشه‌های اصلی آن در باخت‌زمین و آمریکاست و محل زاد و ولدش مؤسسات خاورشناسی و باصطلاح محصولات صادراتی آنهاست. بله، سیاست فرهنگی خاصی که غربیها بعد از شکست نظامی جنگهای صلیبی برنامه‌ریزی کرده و تحت نام «استشراق» یا «خاورشناسی» برای تحریف و مسخ فرهنگ و ارزشهای اسلامی ما در قالب علم، تاریخ، ادبیات و غیره برنامه‌ریزی کرده‌اند. مشخصه اصلی و ریشه واقعی تهاجم فرهنگی است. و داستان این ماجرا نیز بسیار جالب و شنیدنی است. بعد از آنکه در آخرین جنگ صلیبی مهاجمین غربی از نظر نظامی شکست خورده و تارومار شدند و «لویی نهم» پادشاه فرانسه در دست مسلمین اسیر شد، یعنی در دست حکومت ایوبی در فلسطین که اتفاقاً اسیرکننده او هم یک زن مسلمان است، یعنی جنگی که با فرماندهی یک زن مسلمان به نام «شجره‌الدرد» علیه صلیبی‌ها انجام گرفت و آنان شکست خوردند، بعد از آن سیاست تهاجمی‌شان عوض شد. از نظامی به تهاجم فکری و فرهنگی تبدیل گردید، و لویی نهم با نوشتن باصطلاح خاطرات و وصیت‌نامه‌اش این مساله را پیشنهاد کرد. بعد از آن پدیده‌ای به نام «خاورشناسی و

استشراق» بوجود می آید و اینها شروع می کنند اول به ترجمه متون اسلامی به زبانهای اروپایی و بعد از آن شروع می کنند به اسلام شناسی، قرآن را ترجمه می کنند، متون عربی دینی ما را ترجمه می کنند به زبانهای اروپایی و شروع می کنند به ردیه نویسی علیه اسلام و ارزشهای اسلامی و سپس به مرور و در ظاهر از «ردیه نویسی» دست برمی دارند و تحت پوشش تحقیق و علم به چیز گسترده تری که حالت ردیه ندارد دست می زنند. مثلاً تاریخ ما را می نویسند در حالیکه ظاهراً جنبه تخصص و ردیه ندارد، چون مثلاً تاریخ اسلام می نویسند، ولیکن در عمل آن را تحریف می کنند. یعنی تاریخ ما را. یا تاریخ قرآن می نویسند و تاریخ کشورهای اسلامی را می نویسند، در عرفان اسلام، شعر اسلام، ادبیات اسلام در همه اینها کار می کنند ولی در همه این موارد با ترکیب برخی از حقایق به تحریفات، کار را خراب می کنند. و با این استشراق یا خاورشناسی شان هم ذائقه ما را می فهمند که چطوری با ما معامله کنند تا بگونه متناسب برای مبارزه مسلح شوند. و هم یک عده ای کارشناس متخصص برای خود تربیت می کنند که در همه چیز مانند سیاست خارجی وزارت مستعمرات و غیره به دردشان بخورند و عجیب هم فعالند. من کتابی را دیدم که آن راجع به معرفی مؤسسات خاورشناسی در آلمان است یعنی آمارش را داده فقط معرفی اینها یک کتاب مفصل حدود سیصد صفحه شده است. یعنی در خود آلمان که یک کشور کوچک از نظر وسعت است، مؤسساتی خاص اسلام شناسی و خاورشناسی ست که فقط فهرست توصیفی آنها یک کتاب شده است این نشان دهنده حجم کار فرهنگی آنان درباره ماست. چنانکه نجیب العقیقی فهرست اسامی و خلاصه زندگی اسلام شناسان و خاورشناسان خارجی را جمع کرده یک دائرةالمعارف سه جلدی شده است. اینها نشان دهنده حجم کار آنان در باره ماست. بنابراین تهاجم فرهنگی اینست و در واقع یک نوع بیماری فرهنگی ست که عمداً از طرف کشورهای بخصوص، میکرب آن به کشور ما و دیگر کشورهای اسلامی صادر می شود تا هویت و ذائقه مستقل و اسلامی ما را از بین ببرند، و یک سبک کارشان هم بسیار حالب شده و شیطانی ست. نمونه اش کار سلمان رشدی ست که این همه سروصدا تولید کرد.

بنابر این مقابله با تهاجم معنوی و بیماری فرهنگی نباید جنبه فیزیکی داشته باشد که مثلاً منحصر بشود باینکه به نحوه روسری بستن دسته ای نادان و گول خورده که خود معلول یک جریان هجومی حساب شده هستند، مبارزه و صرف نیرو کنیم، ما باید ملت خود را بر برابر این بیماری فرهنگی مهاجم از نظر فرهنگی «واکسینه کنیم» و «مصونیت شان» ببخشیم. من در اینجا نمونه ای از روش کار و نیز محصولات تهاجم فرهنگی را به خدمتتان عرض می کنم. در این اواخر کتابی بنام «راه اصفهان - سرگذشت ابن سینا» از زبانهای فرنگی به فارسی ترجمه شده که مترجم آن نیز آدم نسبتاً سرشناس و در این امور با سابقه است. عجیب تر اینکه یک «ناشر عاقلی» نیز آنرا چاپ کرده است. موضوع کتاب

زند گینامه فیلسوف نامدار «ابوعلی سینا» است. در این کتاب در قالب یک ادبیات داستانی جذاب و پیشرفته، سیمایی مسخ شده و بدلی از ابن سینا ارائه شده است. و از ابن سینای موحد و مسلمان یک فرد یهودی زاده و دائم الخمری که هیچ مرزی در عالم معصیت رانمی شناسد ترسیم کرده و در کشور اسلامی ما به خورد خلق الله داده شده است. تهاجم فرهنگی اینست، که استقلال فرهنگی ما را تهدید می کند. بوعلی که همه ما می دانیم وقتی که مشکلی برایش پیش می آمد می رفت و در مسجد جامع نماز حاجت می خواند، دعا می کرد، از خدا می خواست مسئله اش حل شود. ابن سینا با دعا و ندبه و زاری به درگاه خداوند حل مشکلاتش را طلب می کرد، یک چنین سیمای بدلی درست کرده و این کتاب ترجمه و چاپ هم شده است. اینجاست که سخن مرحوم مدرس معنی پیدا می کند که کشور باید «در» داشته باشد و هر ترجمه ای به این آسانی اجازه نشر پیدا نکند. من وقتی این کتاب را خواندم (که امثال فراوان است) واقعا، تکان خوردم که چنین دروغها و اکاذیبی چگونه اجازه نشر یافته است؟ و اگر یک دانشجوی خالی الذهن آنرا بخواند چگونه منحرف خواهد شد؟

به نظر من تهاجم فرهنگی این است. ما باید نسل آینده و حاضر را مسلح کنیم به این چیزها یعنی باید ریشه های تهاجم فرهنگی و اصول آنرا پیدا کنیم، نقد کنیم و درستش را خودمان بنویسیم، با همان قالب های ادبی و قصه و با همان شیوه، ادبیات خودمان را، زند گینامه رجال و نوابغ مان را و تاریخ خودمان را ارائه بدهیم. آقای کلهر فرمودند که رفته بودند به محضر آیت الله خامنه ای و ایشان فرمودند که ما یک تاریخی از انقلابمان که در قالب رمان باشد نداریم، که همه بتوانند با حوصله آنرا بخوانند و بفهمند و جذابیت و کشش هم داشته باشد. البته این یک واقعیت است چون کسانی که با استفاده از امکانات این مردم و این مرزوبوم درس خوانده و هنر آموخته اند می آیند و «رازهای سرزمین من» را می نویسند که در آن قالب رازهایی را با قشر خاصی که تشنه رمانهای سکسی هستند در میان بگذرانند، حداکثر هنری که به خرج می دهد اینست که جوانهایی را که الله اکبر به لب و سلاح بدست در زمان شاه «آمریکایی» شکار می کردند نادیده بگیرد، اما «گرگهای سیلان» را بیگانه کش قلمداد کنند؛ وقتی هنرمند ما از واقعیتها بگریزد و الگوهای بیگانه ستیزی و استقلال طلبی را در موهوماتی چون «گرگ بیگانه کش سیلان» جستجو و معرفی کند، بدیهی است که در زمینه فرهنگی آن «مصونیت» لازم بوجود نمی آید و زمینه از هم پاشیدگی هویت ملی و دینی ما فراهم می آید.

نکته دیگری که من در پایان عرایضم می خواستم بگویم اشاره به مساله ای است که آقای کلهر مطرح فرمودند و ضمن آن از «تکنولوژی اسلامی» و «تکنولوژی غیر اسلامی» سخن گفتند. من می خواهم عرض کنم که از نظر بنده این نوع مقایسه سوءتفاهم ایجاد میکند و رسا نیست. چون ما فرهنگ و تمدن اسلامی و فرهنگ و تمدن غربی و مسیحی داریم، اما

مثلاً ماشین‌های اسلامی و یا اسلحه‌های اسلامی و غیر اسلامی مفهومی نمی‌تواند داشته باشد. چون برای دفاع، درست کردن و یا تهیه کردن و داشتن هر نوع سلاحی در اسلام جایز است، فقط کاربرد آن شرایط و مقتضیاتی لازم دارد. مثلاً ما احادیث زیادی داریم که در جنگ‌ها، «سم» بکار نبرید، لکن موارد استثنای آنرا هم داریم که به عنوان مقابله به مثل مجاز است.

بنابراین، ما می‌توانیم تکنولوژی موجود غرب را طبق نیازهای خودمان به خدمت بگیریم و از آن بهره‌بریم و این هیچ منافاتی با استقلال علمی و صنعتی ما ندارد. چون اینها محصول تجارب بشری هستند و فقط مال غربی‌ها نیست.

مدرس: جناب آقای کلهر راجع به انرژی، صنعت و ماشین صحبت کردند و اینکه صنعت و تکنولوژی غربی بر پایه اسراف بنیانگذاری شده است، و صنعت اسلامی می‌توانست چیزی مغایر آن باشد. من در این باره می‌خواستم عرض کنم که تفاوت صنعت غرب و صنعت مورد نظر اسلام در «کاربرد» آنست. در اصل صنعت و ماشین تفاوتی نیست، تفاوت در کیفیت و موارد مصرف و کاربرد آنست. اسلام از دست‌ساختها و صنایع بشری اهداف انسانی دارد، اما در غرب معیارهای انسانی و اخلاقی در نظر گرفته نمی‌شود. بنابراین وقتی که می‌گوئیم «استقلال صنعتی» منظور این نیست که ما نباید از تکنولوژی غربی استفاده کنیم. بلکه مقصود آنست که در استفاده از تکنولوژی و قدرت صنعت باید معیارهای انسانی و اخلاقی ملاک کار باشد.

اما مسأله تهاجم فرهنگی باید عرض کنم که به نظر بنده بزرگ‌ترین دشمن انقلاب اسلامی ما همان «تهاجم فرهنگی» است که به شدت شروع شده است و ما باید آن را جدی بگیریم البته با این جلسات محدود نمی‌توان در مورد آن به نتیجه رسید، لکن باید جدی گرفته شود و طی جلسات متعدد آن را بررسی کنند. مرحوم مدرس در پنجاه، شصت سال پیش شروع آن را با هوشمندی دریافته بود و لذا در همان وقت خطرات و نحوه پیاده شدن آن را بیان فرموده و گفت با این شیوه‌ای که ما داریم پیش می‌رویم بزودی شاهد آن خواهیم بود که کشاورزان ورامین و کنگاور بافکل و کراوات در خیابانهای تهران ظاهر شوند لکن ما در پیر و امثال اینها نیازمند خارجی باشیم. در آن زمان چیزهای مبتذلی را به نام «رمان» بخورد مردم ما خواهند داد که در واقع چیزی جز همان افسانه‌های حسین کرد و امیرارسلان خودمان نیست. این همان تهاجم فرهنگی است. آقای شکوری گفتند و اشاره کردند به کتاب «راه اصفهان، سرگذشت ابن سینا» درست می‌فرمایند من هم آن را خوانده‌ام. ترجمه هوشنگ مهدوی است. نمونه‌ای از تهاجم و تخریب فرهنگی است که چهره واقعی ابن سینا را واقعاً تحریف و مسخ کرده است. باید با اینها مقابله ریشه‌ای و اصولی کرد و جامعه را از نظر فکری و فرهنگی «مصونیت» بخشید.

در کتاب «راه اصفهان» شخصیت ابن سینا از نظر اخلاقی، عقیدتی، رفتاری و تاریخی

تحریف شده است. طبق نوشته این کتاب، ابوعلی سینا اینقدر بی ادب بوده است که استاد خود «ابوسهل مسیحی» را با طعن و تحقیر «ای ذمی» خطاب می کرده است و یا از نظر اخلاقی آلوده بوده است، در حالی که شخصیت واقعی و تاریخی ابن سینا چیزی جز این است. ما باید بنشینیم و برای مقابله با تهاجم فرهنگی راه های اصولی را بررسی کرده و برنامه بریزیم. در این صورت اگر موفق شدیم در نزد خدا ماجور هستیم و گرنه معذور، که گفته اند:

گرنشند از سعی من کاری تمام من در آن معذور باشم والسلام
حسینی: دوستان ما دو تا مساله را مطرح فرمودند، یکی مساله تکنولوژی غربی و دیگری مساله تهاجم فرهنگی، در مورد تکنولوژی من می خواهم عرض کنم ما مسلمان ها که پدید آورنده اصلی آن نیستیم، بنابراین چاره ای جز این نداریم که با واقعیت خارجی آن خودمان را وفق دهیم و آن را در خدمت جوامع اسلامی بگیریم و البته در مصرف آن باید فرهنگ ضداسراف اسلامی معیار قرار بگیرد. درباره تهاجم فرهنگی نیز که در اصل، آن را مقام معظم رهبری مطرح فرموده اند باید عرض کنم که از مسایل جدی و حیاتی انقلاب ماست. چون انقلاب ما مکتبی است و در شئون زندگی الگوها و ارزش های خاصی را معرفی می کند و لذا استکبار جهانی از گسترش آن وحشت دارد و تهاجم فرهنگی برای آن است که مردم انقلابی و مسلمان ما را از انقلاب جدا کنند. البته در این زمینه فقط نمی شود با شعار کاری از پیش برد. دشمنان ما که این تهاجم را شروع کرده اند بسیار پرکار و دقیق هستند، ما هم اگر پرکار و دقیق نباشیم، بازنده هستیم. مثلاً یک وقتی بررسی می کردم دیدم حدود چهارصد عنوان کتاب و مقاله از خارجیان فقط درباره عشایر و ایلات کشور ما نوشته اند، اما متخصصین داخلی در این باره تقریباً هیچ کاری انجام نداده اند، معلوم است که با این سستی نمی شود با تهاجم فرهنگی مقابله نمود. جدیت و پشتکار لازم دارد.

پروین زاد: من نکته هایی در باره آن سؤال آقای شکوری، که مطرح نمودند چرا در حرکت مشروطیت، خصیصه بیگانه ستیزی مردم ما، به بیگانه گرایی تبدیل شد و تحصن های اعتراض آمیز مردم در سفارتخانه های خارجیان ظاهر شده، دارم که بطور خلاصه عرض می کنم، به نظر من، عوامل عمده این تغییر حالت مردم این ها بودند، خفقان و استبداد شدید داخلی، تسلط و اقتدار شدید خارجی، عدم حاکمیت و وجود قانون در کشور، عدم وجود امنیت و بی پناهی مردم در داخل کشور خود. این ها مجموعه عواملی بودند که دست به دست هم دادند و آن تحول منفی را در عصر مشروطه پدید آوردند و مردم را به تحصن و پناهندگی در سفارتخانه های خارجی کشاندند، نکته دیگر این است که من برخلاف نظرات آقایان مدرسی و شکوری معتقدم، استقلال و زمینه های تکنولوژی و صنعت نیز به همان معنی که آقای کلهر فرمودند مفهوم دارد. یعنی تکنولوژی غرب با

موازن و معیارهای مذهبی و ملی ما سازگار نیست، تکنولوژی اسلامی خصایصی دارد که آن را از تکنولوژی موجود در غرب متمایز می کند. تکنولوژی غرب در روند خود بر حذف و نابودی و عدم جایگزینی مواد و انرژیها و نیز اسراف و آلودگی محیط زیست تاکید دارد در حالی که تکنولوژی اسلامی بیشتر بر جایگزینی، تبدیل و تغییر مواد و انرژیها و حفظ توازن و سلامت محیط زیست متکی است و این جدای از بحث کاربرد تکنولوژی است. بحث در خود شیوه‌های فن آوری یا تکنولوژی است که شرح آن مجال بیشتر و مستقلی را می طلبد.

آقای کلههر به نکته جالب و مهمی در مورد از دست رفتن بسیاری از سرزمین‌های ما در دو قرن اخیر اشاره کردند، من برابر تجربه‌های تاریخی بسیار و با توجه به جنگ اخیر باید به صراحت بگویم اگر این جنگ در رژیم گذشته بوقوع می پیوست شکست و تجزیه ایران قطعی بود. حقیقت این است که ما از زمان نادر به این سو، تا پایان رژیم پهلوی در هر جنگ جدی تقریباً بخشی از میهنمان را از دست داده ایم. در دوران سلطنت فتحعلیشاه قاجار طی دو جنگ آنچنان که می دانید هفده شهر از بهترین قطعات کشورمان از دست رفت. در زمان محمد شاه قاجار مقدمات جدائی افغانستان و هرات از ایران آماده شده، در دوران حکومت ناصرالدین شاه علاوه بر از دست رفتن تمام افغانستان و بعضی از قسمت‌های خراسان، سیستان و مسقط و عمان و ترکمان، صد و هفتاد و سه قطعه از جزایر و سواحل خلیج فارس و دوسوم از بلوچستان از ایران جدا شد. از آن رسواتر، در دوران پهلوی هم دیدیم که بطور رسمی و علنی در سال ۵۰ در اوج تبلیغات ناسیونالیستی و در آستانه برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، بیشرمانه مجمع الجزایر بحرین را که استان چهاردهم ایران شمرده می شد و اسناد سابقه تاریخی تعلق آن به ایران موجود بود، با یک قیام و قعود مجلسین شورا و سنا تقدیم کردند بی آنکه حتی جنگی در بگیرد. این است که باید بگوئیم جنگ اخیر، تنها جنگ گسترده‌ای بود که در آن نه تنها شکست نخوردیم و نه تنها بخشی از خاک کشورمان تجزیه نشد، بلکه دشمن را در رسیدن به اهداف شوم و استقلال شکنش نا کام گذاشتیم و جدای از این‌ها، اصالت و حقانیتمان در نهایت به دنیا اثبات شد و استقلالمان محفوظ ماند. این است که عرض می کنم ایرانیان اگر تنها ایران خواه و استقلال طلب هم باشند باز هم باید خود را پیوسته وامدار اسلام و امام و رزمندگان مجاهد اسلام بدانند برای آنکه موتور حرکت و مبارزه در طول ۸ سال دفاع مقدس تنها اسلام بود. خوب این صحبت در زمینه جنگ و دفاع از استقلال و مرزهاست، استقلال یک مفهوم درونی نیز دارد که همه این جانبازیها و ایثارها در حقیقت مرهون آن است و آن حفظ دوام و قوام اعتقادات و ایمان به مبارزه و دفاع از ارزشهاست. برای حفظ این جنبه از استقلال باید به مردم عنایت داشت و ناگفته پیداست که فشار اقتصادی خرد کننده، کاغذبازی عذاب دهنده ادارات دولتی، تبعیض، تکاثر ثروت در دست اقلیتی

خاص، دنیازدگی مسئولین و فاصله عمیق بین حرف و عمل آن‌ها، بی‌توجهی به آرمان‌های اصیل انقلاب، مجال رشد دادن به اندیشه‌ها و باورهای خرافی، صوفیگری و عرفان‌زدگی منفی و غیر اجتماعی، همه و همه از موارد جدی استقلال شکن درونی هستند که روح همبستگی و تفاهم ملی و اندیشه و باور دفاع از استقلال را در ذهن مردم می‌میراند. نکته دیگری هم هست که نمی‌توانم از آن ناگفته بگذرم. من در ابتدای عرایضم با توجه به سخن بلند مرحوم مدرس در اثبات «در داشتن» به همه جای دنیا به عنوان مظهری از استقلال صحبت کردم و دوستان از این مقوله، در اثبات «دیوار» و «دروازه» داشتن دلیل آوردند، البته آن هم در جای خود درست و متین و دقیق است. اما دوستان توجه داشته باشند که هر «در» به منزله فصل ارتباط ما با جهان است؛ «در» جایی است که دیواری وجود داشته باشد، درست است. اما وجود «در» صرفاً برای اثبات دیوار و دروازه نیست. چرا برای خانه‌هایمان درو پنجره می‌گذاریم. من تصور می‌کنم هر «در» و هر «پنجره» درامتداد کور هر دیوار، فصل مشترک ارتباط ما با جهان، با نور، و هوا و گیاه، و فراتر از آن با «انسان» است. انسانی که فطرتی الهی دارد، می‌فهمد، تاثیر می‌پذیرد و برای دفاع از تمامیت استقلالش قیام می‌کند.

یاد: با تشکر از همه اساتید و برادران بزرگواری که در این میزگرد فرهنگی و تاریخی شرکت جسته و ما را با دیدگاه‌های خود آشنا کردند، در این جا ختم جلسه را اعلان نموده و برای همگان آرزوی موفقیت و برای سربلندی و استقلال همه جانبه ملت و کشور اسلامی عزیزمان دعا می‌کنیم والسلام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی